

A teal-colored decorative shape, resembling a stylized drop or a calligraphic flourish, is positioned at the top center of the page. It has a rectangular top section that tapers into a pointed bottom section.

بِسْمِ رَبِّ قَاصِمِ الْجَبَّارِينَ

## درسنامه دانش آموزی جانفدا

ویژه مبلغان و مربیان کودک و نوجوان

مؤلف: حجت بهرمن

ناشر: مؤسسه روایت سیره شهدا

نوبت چاپ: اول / آذر ۱۴۰۱

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

نشانی: قم، میدان بسیج، خیابان ایرانی، نبش کوچه ۴

تلفن: ۰۹۹۱۲۷۰۷۹۸۸ سامانه پیامک: ۳۰۰۰۵۹۸۰





# درسنامه دانش آموزی **جانفدا** (ویژه مبلغین و مربیان کودک و نوجوان)

به مناسبت سومین سالگرد شهادت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

نویسنده: **حجت الاسلام حجت بهرمن**



دی ماه ۱۴۰۱





## مقدمه

به استناد قرآن کریم، بالاترین فلسفه خلقت انسان رشد و تربیت می باشد و در این بین یکی از بهترین و کارسازترین شیوه های تربیتی، شیوه الگودهی و ارائه مصداق عینی است. تأثیر الگودهی و ارائه الگو در نقش پذیری و همانندسازی، امری طبیعی و فطری است که در همه انسان ها، به ویژه کودکان و نوجوانان نهفته است؛ چراکه آنها به طهارت و پاکی فطری خویش نزدیکترند و در تأثیر پذیری از الگو، از وضعیت ویژه و ممتاز برخوردار هستند. از سویی هر قدر الگوی ارائه شده، مطلوب تر و محبوب تر باشد، میزان تأثیرگذاری آن بیشتر و پایدارتر می شود و آن الگویی تواند نقش کلیدی و چشمگیری را در شکل گیری شاکله ی شخصیتی کودکان و نوجوانان ایفا نماید.

انقلاب اسلامی ایران در پر تو انفاس قدسی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و امام خامنه ای دام ظلّه العالی، شاهد تربیت شهیدانی بی نظیر و چهره هایی درخشان بوده که امروز هر یک از این الگوها، چراغی فروزان برای رشد و تعالی نسل کودک و نوجوان در سطح ملی و فراملی می باشند. سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی یکی از این الگوهای بی نظیر است که به واسطه ی ویژگی های خاص و منحصر بفرد اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، جهادی و ولایی خویش، چنان جایگاه ممتازی یافت که شخصیت جامع و الگویی او توسط رهبر معظم انقلاب به عنوان یک «مکتب» معرفی گردید.

این جایگاه خاص و جان فدايي حاج قاسم سلیمانی برای داشتن ایران قوی، از یک سو و محبوبیت بی نظیر او از سوی دیگر، فرصتی بی مانند در اختیار همه متولیان و دستگاه های فرهنگی کشور گذاشته است تا با بهره گیری از این الگوی ناب و تأثیرگذار، به تلاش خستگی ناپذیر، در تربیت نسل نوی کودک و نوجوان به عنوان «نسل سلیمانی ها» همت گماشته و آمادگی هر چه بیشتر جامعه ی ایرانی و بلکه جوامع علاقه مند و شیفته این شخصیت و الامقام در سطح بین الملل را برای تحقق آرمان های انقلاب اسلامی از جمله زمینه سازی ظهور از طریق ایجاد تمدن نوین ایرانی اسلامی را رقم زنند.

بزرگداشت سالیانه شهادت مظلومانه و جریان ساز سردار دلها حاج قاسم عزیز، بهانه و





فرصتی مناسب است تا شخصیت والا و گوهر تابناک مکتب او، با شیوه‌های مناسب به جامعه و خصوصاً کودکان و نوجوانان معرفی گردد. در این راستا معاونت پژوهش «مؤسسه روایت سیره شهدا» که بنیان‌ش بر معرفی و رهپویی سیره و مکتب شهیدان بنا شده است، با همکاری جمعی از اساتید و فضایی کارشناس در عرصه تربیت کودک و نوجوان، به ارائه درسنامه‌ی آموزشی ویژه‌ی مربیان کودکان و نوجوانان با عنوان «حاج قاسم، جان‌فدای ایران قوی» اقدام نموده است.

کتاب‌یار مربیان کودک و نوجوان، مشتمل بر پنج درس از درس‌های نورانی و انسان‌ساز مکتب حاج قاسم می‌باشد که با ارائه قالب‌های محتواهایی غنی و روشمند، مبلغان، راویان و مربیان محترم را در امر معرفی سیره و مکتب حاج قاسم به نسل نوپاری می‌رساند. خاطر نشان می‌شود مانند کتاب‌یار مربی کودک و نوجوان با عنوان «سفیران مکتب حاج قاسم» که در دومین سالگرد شهادت حاج قاسم در قالب ده درس نامه عرضه شد، هر درس بر محور موضوع و هدفی معین، با استفاده از خاطره‌ای داستانی از زندگی حاج قاسم همراه با مسابقه، طنز، شعر و شعار، سرگرمی‌های خلاقانه و بازی‌های حرکتی طراحی شده است تا یار یگر مربیان محترم در راستای دست‌یابی به آموزشی جذاب برای کودکان و نوجوانان باشد.

بر خود لازم می‌دانیم از نویسندگان این اثر آقای حجت‌الاسلام والمسلمین حجت‌بهرمن و معاونت محترم پژوهش مؤسسه روایت سیره شهدا، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین وزیرزاده کمال تشکر و قدردانی را به عمل آوریم و از خداوند متان طول عمر باعزت ایشان را خواستاریم و تلاش بی‌وقفه در جهاد تبیین همه عزیزان این راه را ارج می‌نهمیم و دعاگوی همه‌ی رهپویان راه نورانی‌اش، خصوصاً کودک و نوجوانان جهان اسلام و تشیع هستیم.

این اثر را به عنوان تحفه‌ای ناچیز به روح بلند و ملکوتی حاج قاسم عزیز تقدیم می‌کنیم، بدان امید که با قلب پر مهرش که سرشار از عشق به خداوند متعال و اولیای الهی علیه‌السلام و هم‌زمان شهیدش بود، دعاگوی همه‌ی رهپویان راه نورانی‌اش، خصوصاً کودکان و نوجوانان جهان اسلام باشد. از نظرات سازنده و پیشنهادات همه‌ی صاحب‌نظران به ویژه مربیان عزیز، برای تکمیل نواقص این کتاب استقبال می‌نماییم تا با استفاده از آن در چاپ‌های بعدی کتاب بتوانیم به توفیقات بهتری دست یابیم.

مدیر مؤسسه روایت سیره شهدا

حسین جوشقیان

زمستان ۱۴۰۱





## فهرست مطالب

۹	درس اول: ایران قوی
۱۹	درس دوم: ولایتمداری
۳۳	درس سوم: دشمن شناسی
۴۷	درس چهارم: استقامت و پایداری
۶۱	درس پنجم: دختران حاج قاسم







# درس اول: ایران قوی





## شروع

بنام خداوند رنگین کمان / خداوند بخشنده مهربان  
سلام به شما بچه‌های خوب و سرحال و قیاباق و شاداب و ورزشکار که نرمش  
صبحگاهی‌تون رو انجام دادین و الآن سرحال سرحال آماده هستید برای یک  
برنامه زیبا و جذاب. ولی نگاه می‌کنم، می‌بینم که بعضی از دوستای گل‌مون هنوز در  
حال خمیازه و چرت و... هستید. برای اینکه همه آماده شروع برنامه باشیم کمی  
نرمش کنیم تا سرحال و قوی بشیم. با شماره‌های من، حرکات رو انجام بدین و  
شعر رو بخونید:

یک که می‌گم دست‌ها بالا  
دو که می‌گم دست‌ها جلو  
سه که می‌گم دست‌ها بغل  
چهار که می‌گم زودی پپر  
با شماره پنج به راست،  
با شماره شش به چپ  
هفت که می‌گم کمر به راست،  
هشت که می‌گم کمر به چپ  
با شماره نه بشین،  
با شماره ده پا شو

حالا همه با هم هر چقدر که قدرت داری، دست‌ها رو ببر بالا و بلند بگو: یا علی (ع)  
خُب آفرین به شما بچه‌های ورزشکار.  
بعضی بچه‌ها فقط دنبال ورزش می‌روند تا وقتی قوی شدند دیگران را اذیت  
می‌کنند. آیا این کار خوبی است؟  
این خیلی کار اشتباهی هست!!  
بعضی‌ها هم فکر می‌کنند وقتی به آن‌ها می‌گوییم ورزش؛ فقط فوتبال به ذهنشان  
می‌رسد. ورزش فقط فوتبال نیست.

آیا می‌دانید برای چه چیزی ورزش می‌کنیم؟  
 بله، بخاطر اینکه اکسیژن بیش‌تری وارد ریه‌ها می‌شود. گلبول‌های قرمز که دارای مولکول آهن هستند، مولکول‌های اکسیژن به این مولکول‌ها می‌چسبند و این اکسیژن به تمام سلول‌های بدن می‌رسد. با ورزش کردن سم‌های زیادی از بدن خارج می‌شود و بدن ما سالم می‌ماند.

بزرگان گفته‌اند: «عقل سالم در بدن سالم است.» ورزش غم و غصه را از بین می‌برد. آفرین، بله ورزش می‌کنیم تا سرحال و قوی بشیم تا در مقابل دشمنان کم نیاریم و پیروز بشیم. چون قراره در آینده این کشور به‌وسیله شما به افتخارات بزرگی برسه. پس حالا که اینطوره، این شعر رو بعد از من تکرار کنید!

ما گل‌های خندانیم	فرزندان ایرانیم
ایران پاک خود را	مانند جان می‌دانیم
ما باید دانا باشیم	هشیار و بینا باشیم
از بهر حفظ ایران	باید توانا باشیم
آباد باش ای ایران	آزاد باش ای ایران
از ما فرزندان خود	دل‌شاد باش ای ایران

دوستان گلم!

اینکه ما الان با این آرامش و راحتی داریم زندگی می‌کنیم و در کنار هم برنامه‌ای جذاب و شاد رو اجرا کنیم، زحمتهای زیادی کشیده شده!!! اصلاً خونهای زیادی ریخته شده تا ما این آرامش و امنیت رو به دست آوریم. شهدای زیادی رو از دست دادیم تا اینکه پرچم سه‌رنگ کشور عزیزمون در اهتزاز باقی بمونه. شهدایی که جانشون رو دادند تا حتی یک وجب از خاک عزیز میهن اسلامی مون در اشغال دشمن نباشه و همین شهدا هستند که هر چند وقت به چند وقت در لابلای پرچم سه‌رنگ تشییع میشن. به افتخار همه این شهدا با هم این شعر رو بخونیم.

پرچم ما سه‌رنگ اصلی داره	حتماً به مفهوم و به قصدی داره
سبز که میگن به یاد سرزندگی	درخت و باغ و گل و سبزی‌نگی
سفید، مثل قلب پاک و روشن	نشونه صلح و صفا و گلشن
قرمز به رنگ خون پاک شهید	دشمن میترسه از شهیدان شدید
هک شده در مرکز پرچم ما	به خط خوش نام جلیل الله

۱. مریبی شعر را، مصراع به مصراع می‌خواند تا بچه‌ها بعد از او تکرار کنند.

پس تو بدان ای کودک ایرانی که با خدا و پرچمت بمانی<sup>۱</sup>گره داستانی 

## خاطره ۱: ابراهیم هادی و باشگاه رفتن و قوی شدن

صبح زود ابراهیم با وسایل کشتی از خانه بیرون رفت. ما هم دنبالش راه افتادیم. هر جا می‌رفت دنبالش رفتیم. ابراهیم رفت سالن کشتی و ما هم رفتیم قسمت تماشاگران نشستیم. ابراهیم چند تا کشتی گرفت و همه را پیروز شد. تا اینکه یکدفعه نگاهش به ما افتاد. ما هم حسابی تشویقش می‌کردیم. با عصبانیت سمت ما آمد. گفت چرا اومدین اینجا؟ زود باشین برین خونه. در همین زمان بلندگو گفت کشتی نیمه‌نهایی بین آقایان هادی و تهرانی. ابراهیم کشتی را برد. از سالن کشتی خارج شد.

آن روز خیلی از دست ما عصبانی بود. در بین راه می‌گفت: «آدم باید ورزش را برای قوی شدن انجام بده، نه قهرمان شدن. من هم می‌خوام فنون را یاد بگیرم در مسابقات شرکت می‌کنم و هدف دیگری ندارم.» ابراهیم می‌گفت: «هر کس ظرفیت مشهور شدن را ندارد، از مشهور شدن مهمتر این است که آدم بشیم.» آن روز ابراهیم به فینال رسید. اما قبل از مسابقه نهایی، همراه ما به خانه برگشت و عملاً ثابت کرد که رتبه و مقام برایش اهمیتی ندارد. ابراهیم همیشه جمله معروف امام را می‌گفت: «ورزش نباید هدف زندگی شود.»

## خاطره ۲: ماجرای کشتی با قهرمان جهان

حسین الله‌کرم در خاطره‌ای از شهید ابراهیم هادی می‌گوید:

۱. مربی می‌تونه در صورتی که سن بچه‌ها پایین‌تر بود، این شعر رو همخوانی کنه:

سرخ و سفید و سبزه، هر کدومش یک رمزه  
پرچم سبزه علی، شد عاقبت منجلی  
سبزش نشون زهرا، نماد آل طاها  
خران جایی نداره، ایران زنده‌ست همواره  
سفید مثل الوند، به هیبت دماوند  
به زیبایی لبخند، شیرین‌تر از شکرخند  
از باستان به امروز، بالنده‌تر ز دیروز  
داره نام خدامون، به قلب پرچم‌مون  
سرخیش نشون لاله، ذلت ما محاله  
خون شهیدان ما، دشت و گلستان ما

پرچم ما سه رنگه، رنگاش چقدر قشنگه  
سبزه مثال گنبد، عمامه مخمدم(ص)  
سربندای یا زهرا، روپیشونی مردا  
رنگ خدا رنگ دین، رنگ قنوت و آمین  
ایرانی سبزه سبزه، دشمن از اون می‌لرزه  
مثل گل بابونه، پرچم ما می‌مونه  
پاک و نجیب و محجوب، ایرانیان همه خوب  
نام خدا یار ماست، کلید اسرار ماست  
سرخ مثل شقایق، به پاکی حقایق  
خون شهیدان ما، دشت و گلستان ما

سیدحسین طحامی، کشتی‌گیر قهرمان جهان، به زورخانه ما آمده بود و با بچه‌ها ورزش می‌کرد، هر چند مدتی بود که سید به مسابقات قهرمانی نمی‌رفت، اما هنوز بدنی بسیار ورزیده و قوی داشت. بعد از پایان ورزش رو کرد به حاج حسن و گفت: «حاجی کسی هست با من کشتی بگیرد؟ حاج حسن نگاهی به بچه‌ها کرد و گفت: ابراهیم. بعد هم اشاره کرد برو وسط. معمولاً در کشتی پهلوانی حریفی که زمین بخورد یا خاک شود، می‌بازد. کشتی شروع شد همه ما تماشا می‌کردیم. مدتی طولانی دو کشتی‌گیر درگیر بودند اما هیچ‌کدام زمین نخوردند؛ فشار زیادی به هر دو نفرشان آمد، اما هیچ‌کدام نتوانست حریفش را مغلوب کند، این کشتی پیروز نداشت. بعد از کشتی سیدحسین بلندبلند می‌گفت: بارک‌الله، بارک‌الله، چه جوان شجاعی، ماشاءالله پهلوان.

بچه‌های عزیز، برای اینکه ما هم خودمون رو قوی کنیم تا بتونیم با دشمنان اسلام و امام زمان (عج) بجنگیم و اونها رو شکست بدیم، باید علاوه بر ورزش و تمرین نظامی و...، غذای خوبی هم بخوریم تا قوی بشیم. اینطور نباشه که مامان مهربونمون زحمت زیاد می‌کشه و غذا درست می‌کنه ولی ما نمی‌خوریم!! این خیلی بده!!

حالا که حرف به غذا خوردن رسید، بذارید یک خاطره زیبا و خوشمزه از حاج قاسم براتون تعریف کنم!!

### خاطره ۳:

«حاج قاسم به واحد تدارکات لشکر دستور داده بود چند کیلو دنبه به خط ارسال کنند. دنبه‌ها که رسید به خط، حاج قاسم دستور داد آتش درست کنند و دنبه‌ها را داخل آتش‌ها بیندازند. دنبه‌ها شروع به سوختن کرد و بوی کباب، تمام خط را برداشت. روز اول و دوم، حاج قاسم به تدارکات دستور داده بود برای تقویت روحیه‌ی رزمنده‌ها در خط مقدم، غذایی گرم و خوشمزه آماده کنند. آن روز، غذای خط مقدم، چلوکباب و نوشابه با قوطی‌های خنک بود...»

حاج قاسم به بچه‌های لشکر دستور داد به جای اینکه روی خط دشمن آتش اجرا کنند، قوطی‌های نوشابه‌شان را مثل نارنجک بیندازند پشت خاکریز عراقی‌ها. باران قوطی‌های خالی، از خط ما به پشت خاکریز عراقی‌ها باریدن گرفت. قوطی‌ها هم مثل نارنجک عمل کردند؛ طوری که معده‌ی سربازهای عراقی گرسنه و تشنه را دچار انفجار اسیدی کرده بودند. بوی دنبه‌ی کباب شده و قوطی‌های خالی نوشابه، زلزله‌ای در خط پدافندی عراق به راه انداخته بود. هنوز چند دقیقه نگذشته بود که

اولین سرباز عراقی با زیر پیراهن سفید رکابی و دست‌هایی بالا به نشانه‌ی تسلیم بین دو خاکریز ظاهر شد. سرباز عراقی به دو آمد و خودش را انداخت پشت خاکریزها. او را بردند پیش حاج قاسم. حاج قاسم دستور داد یک پرس چلوکباب با نوشابه خنک به او بدهند. غذای سرباز عراقی که تمام شد، حاج قاسم دستور داد او را آزاد کنند. سرباز، اول باورش نمی‌شد... برای همین، هرچند قدم که می‌رفت، برمی‌گشت و پشت سرش را نگاه می‌کرد؛ تا اینکه رسید به خاکریز خودشان، و پشت خاکریز ناپدید شد. چند دقیقه بعد، ستونی از سربازان عراقی از پشت خاکریز مانند ماری که بی‌رمق روی زمین می‌خزد، ظاهر شدند... خبر تسلیم شدن ۲۰ سرباز عراقی که به حاج قاسم رسید، به تدارکات لشکر دستور داد چند صد پرس کباب گرم به خط ارسال کنند... حاج قاسم، بدون شلیک حتی یک تیر و بدون خون‌ریزی، خاکریز عراق را فتح کرد.<sup>۱</sup>

## طنز

بعضی‌ها هم هستند که فکر می‌کنند فقط با پر خوری هست که می‌شه قوی بشن!!  
یه سری با بابام رفتیم ازین رستوران‌ا که یه مقداری پول می‌دی همه چی می‌خوری.  
آخرش یارو گفت: «پولتونو بهتون پس می‌دم فقط یه کم برنج هم بذارید واسه کارگرا و گارسون‌ها. اونا شام نخوردن گناه دارن طفلکی‌ها!!!»

\* \* \*

طرز صدا کردن مامانم زمانی که غذا آماده‌ست:  
تخم‌مرغ: عزیزم! الهی مادر فدات شه، بیا غذا حاضره.  
کوکو: عزیزم! غذا آماده‌ست.  
خورش: بیا دیگه غذا یخ کرد.  
مرغ: ما الآن می‌خوریم و جمع می‌کنیم.  
کباب: اصلاً صدا نمی‌کنه بعداً می‌گه هر چقدر صدات کردیم نیومدی.

۱. شاخص‌های مکتب شهید سلیمانی، علی شیرازی، قم، نشر خط مقدم، چاپ سی و پنجم، ۱۳۹۹، ص ۶۰-۶۱.

## مسابقه

دوست عزیزم، جواب سؤالات زیر را در خانه‌های جدول پیدا کن و بعد حروف باقیمانده را به ترتیب کنار هم قرار بده تا به رمز جدول دست پیدا کنی:

۱. ماهی که در آن سردار سلیمانی به شهادت رسید؟ (دی)
۲. به کسی که در راه خداوند، جان خودش را تقدیم می‌کند می‌گویند؟ (شهید)
۳. شهر حضرت معصومه (س)؟ (قم)
۴. معنای سوره لیل؟ (شب)
۵. نام مؤذن پیامبر (ص)؟ (بلال)

د	ا	ش	ب	ی
ی	ر	ه	ل	ا
ن	ق	ی	ا	ق
و	م	د	ل	ی

خب حالا ببینم کی زودتر جواب رو پیدا میکنه؟؟!!  
آفرین به شما و اما رمز جدول: **ایران قوی**

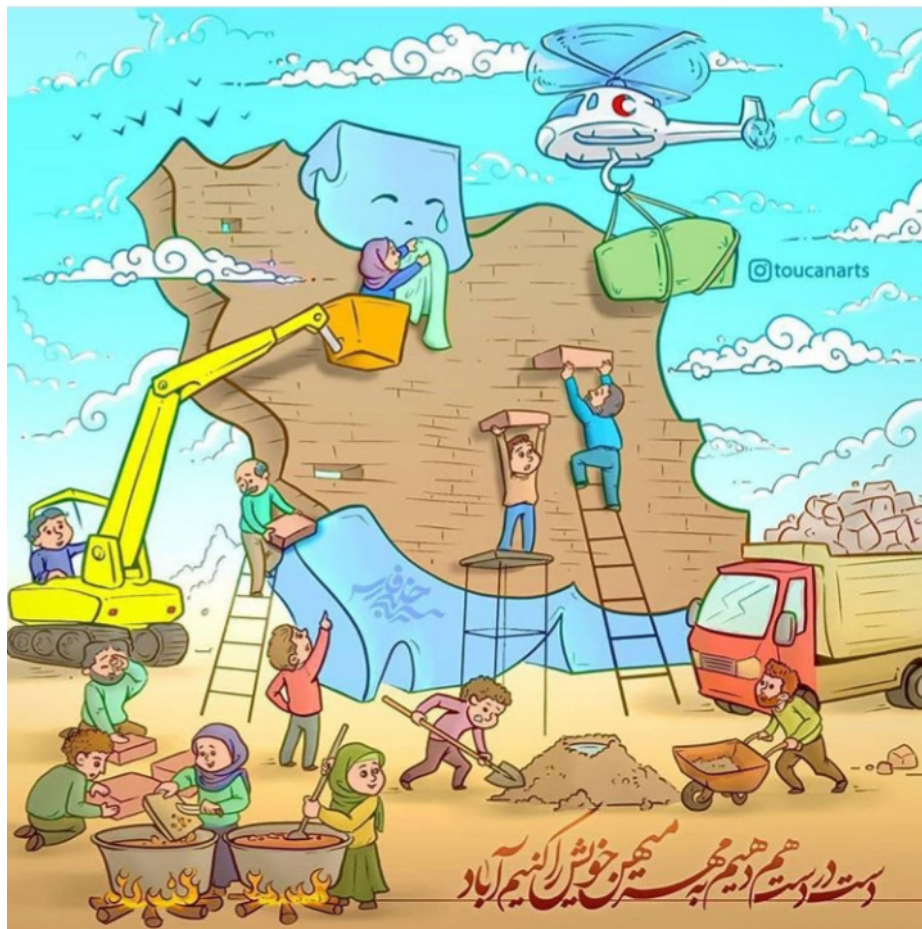
## بازی حرکتی

**بازی اول:** مربی می‌تواند نقشه ایران را بصورت استانی مانند تکه‌های پازل در ابعاد بزرگتر چاپ کرده و بصورت مسابقه و رقابتی و گروهی بین بچه‌ها برگزار کند.

**بازی دوم:** بازی مچ انداختن.







## پایان

مربی این شعر زیبا و حماسی و رجزخوانی را با شور بالا می‌خواند و بچه‌ها تکرار می‌کنند:

ما بنای کفر اعدا را به آتش می‌کشیم  
خیمه طغیان و بلوا را به آتش می‌کشیم  
ما نبودیم آن زمان کردند تخریب بقیع  
ما سعودیون ادنا را به آتش می‌کشیم  
این زمان با آن زمان بسیار دارد فرقه‌ها  
ما زبان یاوه‌گوها را به آتش می‌کشیم  
ای که هستی با سکوت آتش بیار معرکه  
ما تو را هم زشت کردار را به آتش می‌کشیم  
آن زمان بگذشت قشری حکم بر دنیا کند  
ما غرور حکمفرما را به آتش می‌کشیم  
ای که با افسانه بر جام بستی دست ما  
ما بساط فتنه افزا را به آتش می‌کشیم  
گو گر آمریکا توافق نامه را پاره کند  
ما خود بر جام برجا را به آتش می‌کشیم  
دشمن بد قول و بد عهد و بد آئین را بگو  
ناقض پیمان اجرا را به آتش می‌کشیم  
گر گزینه روی میز و زیر میز و پشت میز  
هست، باشد میز امضا را به آتش می‌کشیم  
کعبه را از دست قوم ابرهه کرده رها  
در حرم مالات و عزا را به آتش می‌کشیم  
ما مدافع از حرم هستیم در شام و عراق  
داعشی بی سرو پا را به آتش می‌کشیم  
مرگ اسرائیل باشد قبل بیست و پنج سال  
هر کجا ظلم است آنجا را به آتش می‌کشیم  
گر زیادی دشمن غاصب رجز خوانی کند  
شهر تل آویو و حیفا را به آتش می‌کشیم  
ای فلسطین خواهد آمد موسم آزادیات  
ما به آهی خصم رسوا را به آتش می‌کشیم  
گوید احرار زمان لیبیک یا صاحب زمان  
ما به عشقش قصر خضرا را به آتش می‌کشیم



## درس دوم: ولایت‌مداری

یکی از ارکان ایران قوی، ولایت‌مداری حاج  
قاسم است.





## شروع

سلام به همه‌ی شما عزیزانم! امیدوارم حالتون خوب خوب باشه. هرچی که من گفتم شما بلند بگید سلام:

یک و دو و سه، - سلام	صدا ضعیفه! - سلام
خیلی ضعیفه! - سلام	یه کمی بهتر - سلام
کمی قشنگ‌تر - سلام	یه کم بلندتر - سلام

آفرین به شما که این قدر سرحال و آماده هستید.

سلام سلام بچه‌ها	گل‌های ناز و زیبا
می‌خوام بگم براتون	از سردار مهربون
اونیکه با خدا بود	به فکر بچه‌ها بود
جنگید با آدم بدا	دشمنو دور کرد از ما
اما بگم بچه‌ها	یه روزی از این روزا
سردار ما شد شهید	به آسمون پرکشید
بیاین قرار بذاریم	مثل ایشون بمونیم
پیرو رهبر باشیم	سرباز کشور باشیم

بله دوستان گلم، با این شعری که خوندم، موضوع برنامه‌مون تا حدودی مشخص شد! می‌خوایم کمی در مورد سردار شهید حاج قاسم سلیمانی صحبت کنیم، کسی که سرباز و گوش به حرف ولایت و رهبر عزیزمون بود. می‌خوام چندتا خاطره زیبا از شهید حاج قاسم سلیمانی براتون تعریف کنم. ببینم چه کسی موضوع برنامه رو دقیق حدس می‌زنه؟!

## خاطره<sup>۱</sup>

مراسم دانش‌آموزتگی دانشگاه امام حسین(ع) بود. فرماندهان نظامی ایستاده بودند. حضرت آقا از پله‌ها رفتند بالا و روی جایگاه آمدند. فرماندهان، فرماندهی کل قوا را که دیدند، احترام نظامی گذاشتند. اما احترام حاجی جور دیگری بود و با همه فرق داشت. یک دست به احترام معمول نظامی کنار سر گذاشته بود، یک دست هم روی سینه.

می‌دانستم هیچ کار حاجی بی‌حکمت نیست. پرسیدم: «حاجی، عرف نظامی اینه که برای احترام دست رو کنار سر می‌ذارن. این دست که روی سینه گذاشتی دیگه قضیه‌اش چیه؟»

گفت: «حس کردم آقا نگرانه. دست گذاشتم روی سینه‌ام تا بگم حاج قاسم فدات بشه آقای من»<sup>۲</sup>.

\* \* \*

خب چه کسانی حدس زدند که موضوع برنامه‌مون چیه؟ احسنت به شما. بله شهید سلیمانی عاشق ولایت و به تمام معنا ولایت‌مدار بود؛ تایی که نامه‌ای به آقا نوشت. در پاسخ به نامه آقا که نوشته بودند: نگران جان شما هستیم، می‌نویسد: جان من چه قابل که شما نگران جان من باشید. جان من هزاران بار فدای جان شما باد<sup>۳</sup>.

### علاقه شدید رهبری به حاج قاسم

عشق حضرت آقا به حاج قاسم دیدنی بود، مخصوصاً در جلساتی که رهبر معظم انقلاب سردار سلیمانی را در آغوش می‌گرفتند و بازو و پیشانی ایشان را می‌بوسیدند این ارادت حضرت آقا به حاج قاسم نشئت گرفته از معنویت شهید سلیمانی بود. ما شهدای بسیاری داریم اما بنده ندیدم حضرت آقا بعد گذشت یک سال از شهادت هیچ شهیدی مانند حاج قاسم آرام نگیرند، یک سال از شهادت شهید سردار سلیمانی

۱. در اینجا، چند خاطره آورده می‌شود که مریی و مبالغه به تناسب زمان و موقعیت و مخاطب خاطراتی را انتخاب کرده و بیان می‌کند.

۲. راوی: حجت‌الاسلام کاظمی کیاسری؛ تسنیم، به آدرس:  
<https://www.tasnimnews.com/fa/news/14002562836/08/06/>

۳. راوی: حجت‌الاسلام علی شیرازی؛ خبرگزاری صدا و سیما:  
<https://www.iribnews.ir/fa/news/2973334>



می‌گذرد اما معظمه همچنان نسبت به این شهید والامقام عشق می‌ورزند. مطمئن هستم ایشان در پنهان برای حاج قاسم اشک می‌ریزند و غصه‌دار و غمگین هستند<sup>۱</sup>.

\* \* \*

سید حسن نصرالله نیز درباره میزان علاقه‌اش به حاج قاسم می‌گوید: «من همیشه حاضر بودم جانم را فدایش کنم. یک روز من مشغول نماز بودم. بعد از پایان نماز و موقع تعقیبات، این چیزی که می‌گویم به ذهنم رسید: اینکه ملک‌الموت، البته به فرض، پیش من آمده و می‌گوید: «دارم به ایران می‌روم تا جان قاسم سلیمانی را بگیرم. ولی خداوند متعال استثنایی قائل شده و گفته بیایم سراغ تو و بگویم گزینه دیگری برای به تأخیر انداختن قبض روح قاسم سلیمانی هست و آن این است که جان تو را بگیریم».

من در اثنا این فرضیات داشتم با خودم فکر می‌کردم که به ملک‌الموت چه می‌گویم. قطعاً به او خواهم گفت: «جان من را بگیر و او را رها کن. حاج قاسم سلیمانی را رها کن.»<sup>۲</sup>

### عمل بر محور اذن رهبری

نیروهای اعزامی از ایران به سوریه رسیدند، تعداد آن‌ها از عدد قید شده در تصمیم‌گیری رهبر انقلاب بیشتر بود، حاج قاسم ناراحت شد و گفت «من تعداد کمتری با آقا هماهنگ کرده بودم چرا نیروی بیشتر آوردید؟» نیروها اصرار به ماندن داشتند و می‌گفتند حالا که آمده‌ایم اجازه حضور بدهید کم‌کم برمی‌گردیم؛ اما حاج قاسم دستور داد تعدادی که بیشتر آمده‌اند به کار گرفته نشوند و برگردند؛ تأکید داشت همان تعدادی که با آقا هماهنگ شده حضور داشته باشند.

بارها دیدیم که حاج قاسم به وعده و قرارش با رهبر انقلاب، بیش از هر چیزی پایبند بود. مثلاً در عملیات «فوعه و کفریا» که قرار بود آزادسازی یکی از شهرک‌های شیعه‌نشین سوریه انجام شود، همراه حاج قاسم بودم. عملیات‌های مختلفی انجام شد، انسدادی در یکی از جبهه‌ها رخ داد و وضع خوب پیش نمی‌رفت. از روی همکاری و صمیمیتی که داشتیم به سردار سلیمانی گفتم حالا که اینجا کار قفل شده، نگاهی به جبهه «نبل و الزهرا» در شمال حلب داشته باشیم و نیروها را به آنجا

۱. راوی: حجت الاسلام علی شیرازی؛ سایت ستاد اقامه نماز؛ به آدرس:

<https://www.namaz.ir/139915/10/>

۲. سایت شبکه العالم؛ به آدرس:

<https://fa.alalam.ir/news/4734136>

اعزام کنیم. حاج قاسم نیم‌نگاهی به من کرد، خندید و گفت «حاج عبدالله من اجازه این نیروها را از حضرت آقا برای آزادسازی اینجا گرفته‌ام و این اختیار را ندارم که آن‌ها در جبهه دیگری وارد عمل کنم.»

شهید سلیمانی تا زمانی که از ایشان اجازه نمی‌گرفت اقدامی نکرد. در ولایت‌پذیری بسیار دقیق بود، از تعداد نیرو تا جابجایی‌های جزئی از نظرات رهبر انقلاب استفاده می‌کرد و از آن خارج نمی‌شد!

## شعر

آفرین به شما عزیزان دلم که اینقدر قشنگ این خاطرات زیبا رو گوش کردین تا اینکه ما هم یاد بگیریم مثل سردار سلیمانی گوش به فرمان رهبر عزیزمون باشیم. حالا که اینقدر قشنگ گوش کردین، یک شعر می‌خونم تا شما هم بعد از من تکرار کنید. آماده‌اید؟!

همه‌ش در انتظاره	یک کودکم که قلبش
یه آرزویی داره	توی دلش این روزا
روی ابرا بشینه	می‌خواد که تو خیالش
رهبرشو ببینه	توی بیداری یا خواب
شجاع و مهربونه	بابا می‌گه که رهبر
شبیبه آسمونه	قلب پاک و خداییش
دعا می‌کنه ما رو	هر روز توی نمازش
داره عطر گلا رو	عبا یعنی لباسش
تو راه حق بمونم	می‌خوام تا روز ظهور
رهبر مهربونم <sup>۲</sup>	دوستت دارم یه دنیا

## گره داستانی

خاطره ۱: نمی‌خواهم یه لحظه هم امر مولایم رو زمین بماند

۱. راوی: سردار عبدالله عراقی جانشین سابق فرمانده نیروی زمینی سپاه؛ باشگاه خبرنگاران دانشجویی ایران ایسکانیوز، مصاحبه با سردار عبدالله عراقی، کد خبر: ۱۰۸۵۷۰۲، ۱۳۹۹/۱۰/۹.

۲. شاعر: نعیمه آقا نوری.





با جمعی از فرماندهان رفته بودیم خدمت مقام معظم رهبری تا سخنرانی آقا آغاز شد، دیدم شهید صیاد شیرازی شروع کرد به نوشتن. ریز به ریز نکات سخنرانی آقا رو می‌نوشت. بهش گفتم: آقای صیاد! این سخنرانی چندین بار از اخبار و تلویزیون پخش میشود بگذار در خانه بنویس، چرا اینجا می‌نویسی؟ شهید صیاد برگشت و گفت: می‌نویسم به خاطر اینکه به محض خروج از این مجلس امر ولی و مولایم را اجرا کنم، نمی‌خواهم یه لحظه هم امر مولایم رو زمین بماند. می‌ترسم وقتی از خدمت آقا مرخص شدم توی راه برگشت اتفاقی برام بیفتد، آنوقت در حالی از دنیا رفته‌ام که امر نائب امام زمان رو اجرا نکرده و در فکر اجرایش نبودم. ایشان زمانی که از دست آقا درجهٔ سرلشگری‌اش را گرفتند، همه تبریک گفتند خودش می‌گفت: «درجه گرفتن فقط ارتقای سازمانی نیست، وقتی آقا درجه را روی دوشم بگذارند حس می‌کنم از من راضی هستند. وقتی ایشان راضی باشد امام عصر(عج) هم راضی‌اند. همین برایم بس است. انگار مزد تمام سال‌های جنگ را یکجا بهم داده‌اند.»

## خاطره ۲

زمانی که بعضی‌های عراقی می‌خواستند از اسیر ۱۴ و ۱۵ ساله برای تبلیغات استفاده کنند از او پرسیدند: برای چه درس و مدرسه را رها کردی و آمدی بجنگی؟ گفت: به زور آمدم! گفتند: یعنی تور را به زور این جا آوردند؟ گفت: نه! با زور آمدم، من با پدر و مادرم دعوا کردم تا خودم را به جبهه برسانم. گفتند: یعنی با پدر و مادرت بدی؟ گفت: نه! من پدر و مادرم را به اندازهٔ چشم‌هایم دوست دارم. در این جا بعضی‌ها فکر کردند بهترین زمان برای تبلیغات است. گفتند: خب پس پدر و مادرت را به اندازهٔ چشم هایت دوست داری. کسی که باعث شد تو به جنگ بیایی و از چشم‌هایت جدا بشوی چه؟ رهبرت خمینی! گفت: رهبرم خمینی را به اندازهٔ قلبم دوست دارم. استخباراتی که بسیار عصبانی شده بود گفت: یعنی چه که به اندازهٔ قلبم دوست دارم؟ آن اسیر به ظاهر کوچک، چنان جواب محکمی داد که همه را متعجب و قلب دشمن را نشانه رفت. گفت: انسان بدون چشم می‌تواند زندگی کند، ولی بدون قلب هرگز...!

### خاطره ۳: ولایت‌پذیری در سیره شهید محمدحسین یوسف الهی

مهر ۱۳۵۷ بود و فکر محمدحسین مشغول. گفتم: پسر ما چرا این قدر آشفته‌ای؟ گفت: یک هفته قبل از بازگشایی مدارس، امام خمینی(ره) دستور تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها را صادر کرده‌اند و در تهران مردم اعلام آمادگی کرده‌اند؛ اما در کرمان هنوز خبری نیست. نمی‌شود بی‌تفاوت باشیم و کاری نکنیم. گفتم: با یک گل بهار نمی‌شود. مبادا کاری کنی که باعث درد سر شود. گفت: قول نمی‌دهم ولی سعی می‌کنم.

شب که رفت مسجد تا یازده شب خبری ازش نداشتم. دلم مثل سیر و سرکه می‌جوشید. بعداً فهمیدم رفته بودند شعارنویسی روی در و دیوار مدرسه. روی سنگ سفیدی کنار تابلوی مدرسه نوشته بود: به فرمان خمینی اعتصاب عمومی است و بالای سر آب خوری مدرسه نوشته بود: مرگ بر این سلسله پهلوی. هم‌کلاسی‌اش می‌گفت: صبح که رفتیم مدرسه خادم و کادر مدرسه دست‌پاچه شده بودند. قرار بود استاندار برای بازگشایی مدارس به مدرسه ما بیاید. همین شعارها بچه‌ها را متفرق و مدرسه را به حالت نیمه‌تعطیل در آورد.

راوی: مادر و هم‌کلاسی (علی‌رضا رزم‌جو) شهید<sup>۱</sup>

## طنز

یک روز تو جبهه یک رزمنده که خیلی عاشق امام خمینی بود، وقتی می‌خواست تکبیر الاحرام نماز رو بگه، می‌گفت: «الله‌اکبر، خمینی رهبر». بعد شروع می‌کرد به خواندن نماز «بسم الله الرحمن الرحیم...»

یک‌بار یکی از دوستاش به اون گفت: «این‌جوری که شما می‌گی نماز باطله» رزمنده که خیلی بهش برخورد بود گفت: «باشه فهمیدم». بعد دوباره شروع کرد به نماز خواندن: «الله‌اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه...»

بچه‌ها دوست دارید با هم تکرار کنیم؟

«مرتباً گرمی! شعار بالا را با بچه‌ها تکرار کنید.»

۱. کتاب حسین پسر غلام حسین (نخل سوخته ۲) زندگی‌نامه و خاطرات از شهید محمدحسین یوسف الهی، نویسنده: مه‌ری پور منعمی، ناشر: مبشر، نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶؛ صفحه ۳۵-۴۰.

## مسابقه

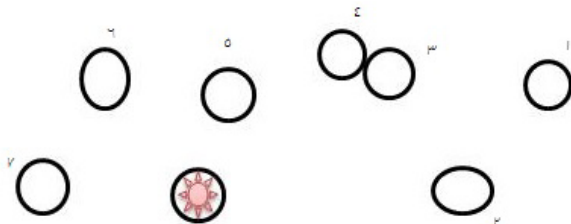
خب دوستان عزیز، می‌خوایم بریم سراغ مسابقه!!! هورا!!! کیا آماده یک مسابقه جذاب و بی‌سابقه هستند؟؟؟

من من من من	کی از همه زرنگ تره؟
من من من من	کی از همه باهوش تره؟
من من من من	کی از همه با ادب تره؟
من من من من	کی از همه با ایمان تره؟
من من من من	کی از همه با حجاب تره؟

(وای وای وای!! چرا پسرها می‌گن: من من من من!!)

من من من من	کی دوست داره یار باشه؟
من من من من	یار امام زمان باشه؟

مسابقه ما چهار مرحله دارد که برنده اصلی کسی هست که هر ۴ مرحله رو با سرعت و دقت پاسخ بده. خب آماده مسابقه هستید؟  
برای شروع مسابقه، من هفت تا دایره می‌کشم، که قراره ۷ تا سؤال بپرسم و جوابها رو داخل این دایره‌ها بذاریم.  
یک دایره دیگه هم می‌کشم و به یاد همه شهدا خصوصاً حاج قاسم سلیمانی، گلی زیبا داخل این دایره می‌کشم.



۱. مربی ۷ دایره را به ترتیب شکل بر روی تابلو می‌کشد و یک دایره را هم به صورت گل می‌کشد و کنار هر دایره، شماره می‌گذارد.

**مرحله مقدماتی:** توی این مرحله ، من ۷ سوال می‌پرسم و فقط کسانی می‌تونند توی مسابقه شرکت کنند که فقط دستشون رو بالا بیارند. آماده هستید؟؟!! اونهایی که آماده مسابقه هستند، بلند بگن: یا زهرا(س).  
آفرین به شما و اما سؤالات:

۱. میوه‌ای پاییزی که بسیار خوش‌مزه هست به شرطی که به موقع بخوری ولی اگر زود بخوری دهنمون به هم کشیده می‌شه!! (خرمالو)
۲. محل تولید نان: (نانوایی)
۳. خانهٔ جنگلی: (کلبه)
۴. قاضی میدان ورزش: (داور)
۵. بعد از نقاشی هست: (رنگ)
۶. به معنای چیستان: (معما)
۷. وسیلهٔ سنجش زمان: (ساعت)

### مرحله یک چهارم نهایی:

اگر به ترتیب از کلمهٔ اول تا کلمه آخر، حرف‌های اول و آخر هر کلمه را کنار هم قرار دهید، اولین رمز مسابقه رو پیدا می‌کنید.  
آفرین، فقط هر کسی که پیدا کرد، دستش رو بیاره بالا تا ازش بپرسم.  
احسنت به شما بچه‌های زرنگ که رمز رو پیدا کردید که همیشه: خونی که در رگ ماست.

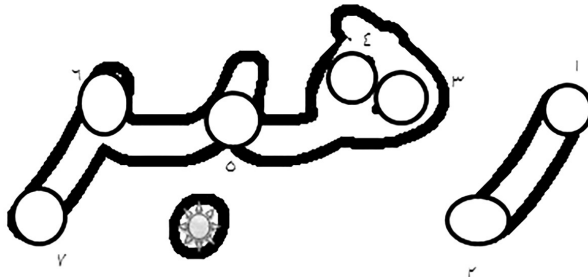
### مرحله نیمه نهایی:

چه کسی می‌تونه مصرع بعدی شعار رو هم حدس بزنه؟  
هزار آفرین به شما: بله کاملا درسته: هدیه به رهبر ماست.

### مرحله نهایی و فینال:

در مرحله فینال باید فقط دایره‌ها را (بدون کلمات) طوری به هم وصل کنید که یک کلمه مناسب پیام در بیاید. با این توضیح که دایره ۱ را به ۲ وصل کنید و دایره ۳ را به ۴ و بعد به ۵ و بعد به ۶ و در انتها به ۷ متصل کنید. کلمه به دست آمده جواب و رمز مسابقه ماست. (رهبر)

۱. مربی سؤالات را یکی یکی می‌پرسد و برای هر سؤال از دانش‌آموزان می‌خواهد که برای پاسخ دادن، فقط دستشان را بالا بیاورند. کسانی که جواب سؤالات را پاسخ صحیح دادند (۷ نفر) را انتخاب کرده و به جلوی جایگاه می‌آورد و جواب سؤالات رو به ترتیب داخل دایره‌هایی که روی تابلو کشیده شده، می‌نویسد.



آفرین به شما دوستان گلم که هم در مسابقه ولایتمدار هستید و هم در عمل دوستدار ولایت هستید.

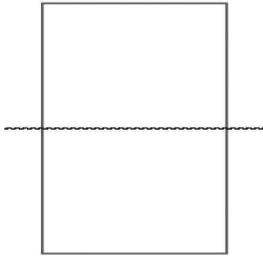
## بازی حرکتی

چشمان یک نفر از افراد را می‌بندیم و یا او را بیرون از اتاق می‌فرستیم. حال یک شیء را مخفی و یا جابجا می‌کنیم. سپس چشمانش را باز می‌کنیم و او باید حدس بزند چه چیزی جابجا یا شده است. در این بازی، یک نفر به‌عنوان مربی باید بازیکن را راهنمایی کند به این شکل که هر موقع نزدیک آن جابجایی شد، با ضربات به میز او را راهنمایی کند. بازیکن هم اگر به علامات او دقت و عمل کند، یقیناً برنده خواهد شد. برای هیجان و جذابیت بازی می‌توان زمانی را برای پیدا کردن اشیاء، مشخص کرد.

## خلاقیت

۱. با استفاده از اوریگامی و با کمک خود کودک، پرنده‌های کاغذی درست کنید.
  ۲. روی سقف، به فاصله‌های مساوی، طناب‌هایی را نصب و پرنده‌ها را به آن‌ها متصل کنید. روی اولین طناب باید فقط یک پرنده نصب بشود.
  ۳. پرنده‌ها را به کودک نشان و توضیح بدهید که آنها می‌خواهند سفر کنند، ولی همیشه باهم دعوا و اختلاف دارند!! چطور کمکشون کنیم؟!
- پاسخ کودک را طوری هدایت کنید که به این برسد که این پرنده‌ها باید یک رئیس برای خودشان انتخاب کنند. رئیس‌شان همان پرنده جلویی هست!

۴. حالا از کودک بخواهید ویژگی‌های این رئیس را بگوید. همچنین از کودک بخواهید توضیح بدهد، پرنده‌های دیگه در قبال پرنده‌ی جلویی چه وظایفی دارند؟ شما به راحتی تونستید مفهوم ولایت رو به کودکان انتقال بدید. نکته: البته این ابتدای ماجراست. و توضیحات بعدی و چگونگی انتقال مفاهیم ولایت‌مداری و ولایت‌پذیری به خلاقیت خود شما بستگی دارد.

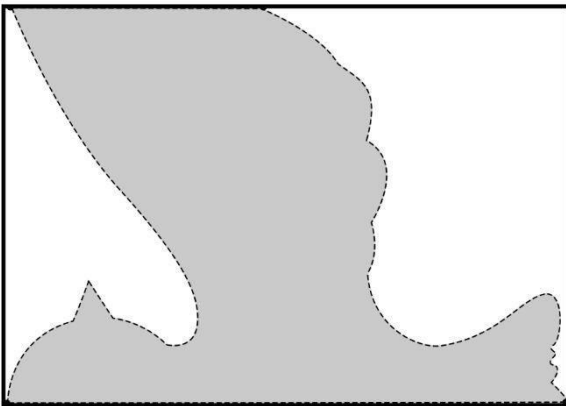


مرحله اول: کاغذ مستطیل شکل را از وسط تا می‌زنیم

مرحله دوم: مطابق شکل برش می‌زنیم

پایان ۱

شروع ۲



پایان ۲

نقطه شروع ۱



## پایان

خب، رسیدیم به آخر برنامه امروزمون، آخر برنامه می‌خوایم دعا کنیم و همه شما عزیزان رو به خدای بزرگ بسپارم. همه دست‌هاشون رو بیارن بالا و بعد از من این شعرها رو تکرار کنند:

با همدیگه می‌کنیم دعا  
هم به مامان هم به بابا  
دعامونو قبول داره  
می‌گیم خدای مهربون  
رهبر ما نگه دار (۲)

دستامونو می‌بریم بالا  
عمر زیاد بده خدا  
خدا ماها رو دوست داره  
چشم می‌دوزیم به آسمون  
غضه رو از ما بردار







درس سوم:  
دشمن شناسی





## شروع

به نام خداوند رنگین کمان / خداوند بخشنده و مهربان  
به نام خداوند خوب و مهربان که داده به ما چی و زبان؟؟ گوش و زبان - آفرین  
بچه‌ها! به نظرتون خدای مهربون چرا به ما دوتا گوش داده؟  
بعضی‌ها میگن: بخاطر اینکه اگه کار اشتباهی انجام دادیم، یکی رو مامان بگیره و  
بکشه و یکی دیگه رو بابا بکشه!! وای وای وای وای!! نه بابا به این دلیل نیست!!  
خدای مهربون به ما دو تا گوش داده تا ما بهتر بتونیم حرف خوب رو... (گوش کنیم)  
حرف بد رو (گوش نکنیم) حرف خدا رو؟ (گوش کنیم) حرف آمریکا رو؟ حرف  
شیطون رو؟ حرف قرآن رو؟ حرف پیامبران رو؟ حرف امامان رو؟ حرف رهبرمون  
رو؟ حرف دوستای بد رو؟ حرف دوستای خوب رو؟ حرف تنبل‌ها رو؟ حرف زرنک‌ها  
رو؟ حرف بی‌دین‌ها رو؟ حرف دعوایی‌ها رو؟...  
بچه‌ها یک سوال؟؟!!

آیا دعوا کردن خوبه؟ آیا جنگ کردن خوبه؟ آیا دشمنی کردن با کسی خوبه؟  
آفرین!! دعوا و جنگ و دشمنی اصلاً خوب نیست ولی بعضی وقت‌ها که می‌بینیم  
به ما حمله می‌کنند، ما هم باید در مقابلشون بایستیم و به خاطر اعتقادات و دین  
و مذهب‌مون بجنگیم. باید در مقابل آدم بدهایی که دشمن خداوند و اهل بیت  
هستند بجنگیم. مثلاً در مقابل چه کسانی؟  
آفرین: در مقابل آمریکا، اسرائیل، داعش و انگلیس و...

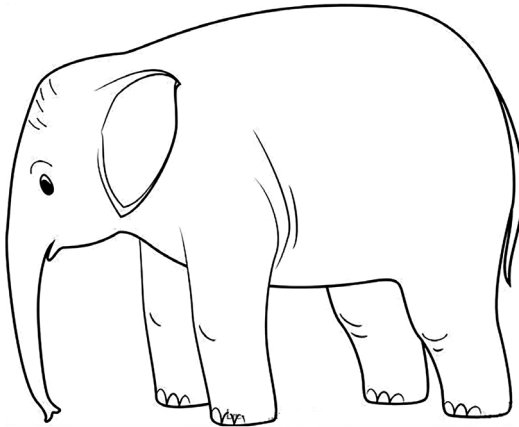
ما باید دوست و دشمن خودمون رو خوب بشناسیم و بدونیم که چه کسانی دوست  
و دلسوز ما هستند و چه کسانی دشمن ما!! و فریب دشمنانمون رو نخوریم که  
شاید در ظاهر خودشون رو دلسوز ما جا بزنند و بخوان که ما رو فریب بدهند.  
مثل شهدامون زرنک باشیم. مثل حاج قاسم سلیمانی که خیلی زرنک بود و دشمن  
رو خوب می‌شناخت. آنقدر دشمن رو خوب می‌شناخت که رهبر عزیزمون در  
صحبت‌هایی در مورد ایشون فرمودند:

«هم دشمن را درست می‌شناخت، هم ابزارهای دشمن را هم می‌دانست؛ یعنی این  
جور نبود که شهید سلیمانی نداند امکانات دشمن که می‌شود از آن امکانات استفاده

کند و ضربه بزند چیست؛ امکانات دشمن را هم کاملاً می‌شناخت اما در عین حال با کمال شهامت و قدرت وارد میدان می‌شد. از دشمن بیم نداشت و راه کار را با تدبیر انتخاب می‌کرد.<sup>۱</sup>»

## ..... خاطره داستانی

آمریکا؛ فیلی با مغز گنجشک  
بچه‌ها این شکل چیه؟؟؟



آفرین! این بزرگترین حیوون جنگل یعنی فیل هست. ولی فقط در ظاهر و هیكل، بزرگ هست. حاج قاسم که اصلاً از دشمن هراسی نداشت و اصلاً قدرت آنها را بزرگ و شکست‌ناپذیر نمی‌دید، آمریکا رو به فیل تشبیه می‌کرد. بارها هم می‌گفت: «آمریکایی‌ها مثل فیلی هستند که مغز گنجشک در کله‌شان است». دشمن را این قدر کوچک می‌شمرد و چنین تحلیلی از آنها داشت. سید حسن نصرالله در مراسم شهادت شهید حاج قاسم سلیمانی می‌گوید: «آمریکایی‌ها هر جا در منطقه می‌روند، مقابل خودشان، حاج قاسم سلیمانی را می‌بینند. به سوریه می‌روند، حاج قاسم را می‌بینند. در عراق، در لبنان، در یمن و در

۱. بیانات در دیدار خانواده و ستاد سالگرد شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی در تاریخ ۱۱ دیماه ۱۴۰۰.

۲. مربی تصویر یک فیل را روی تابلو رسم می‌کند.



افغانستان و در هر جای مرتبط با محور مقاومت، مقابلشان، حاج قاسم سلیمانی را می‌بینند. اسرائیل، قاسم سلیمانی را خطرناک‌ترین مرد مقابل خود می‌دید.»

حاج قاسم در یک زمانی با اشرار مرز پاکستان صحبت کرد و گفت: شما برای چی این کارها را انجام می‌دهید؟ چرا رفتید با دشمنان ایران همکاری می‌کنید؟ ایشان تمام اشرار را جمع کرد. این نکته هم بسیار مهم است که چگونه اشرار به سردار سلیمانی اعتماد کردند. اشرار بر اساس سابقه شهید بزرگوار به ایشان اعتماد کردند. ایشان دشمن را تجزیه و تحلیل می‌کرد، اینگونه نبود که چوب را بردارد و همه را با یک چوب براند. ایشان نگاه می‌کرد که چرا افراد در سوریه می‌جنگند؟ از آن‌ها می‌پرسید که فرمانده شما چه کسی است؟ جواب می‌دادند ما جزو مسلحین (دشمنان بشار اسد) سوریه هستیم و فرمانده ما رفعت اسد است. حاج قاسم نگاه می‌کرد که فرمانده این گروه از مخالفین عموی بشار اسد است. دلیل دشمنی این‌ها چیست؟ می‌گفتند که بشار اسد در حق ما کوتاهی کرده است و سهم ما را نداده است. حاج قاسم می‌گفت بنشینید تا با هم مذاکره کنیم. حاج قاسم پای صحبت تمام مسلحین من جمله النصره به غیر از داعش نشسته بود. به داعشی‌ها گفته بود که شما برای چه اینجا حضور دارید و از کجا آمده‌اید؟ حاج قاسم وقتی ماهیت داعش را شناخت با آن‌ها به گونه دیگری برخورد کرد. حاج قاسم چه در زمان دفاع مقدس و چه در مأموریت بعدی‌شان و در سپاه قدس با دقت تمام و اطلاع کامل مأموریت خود را انجام می‌داد!

## شعر

آفرین به شما دوستان گلم که اینقدر قشنگ دارید گوش می‌کنید. این شعر رو که من می‌خونم بعد از من همگی تکرار کنند:

**بابای مهربونم / قدر شو من می‌دونم**

**عزیز و خوش زبونه / همه‌چی رو می‌دونه**

**دیشب که خسته از کار / نگاه می‌کردش اخبار**

**صحبت آمریکا بود / چه فتنه‌ها به پا بود**

**مجری می‌گفت دوباره / آمریکا نقشه داره**

**یعنی چیه آمریکا؟! / یعنی کیه آمریکا!؟**

بعد یه شام عالی / بابام نشست رو قالی  
 بردم براش با لبخند / چایی و قندون قند  
 گفتم بابا می‌تونم / یه چیزی رو بدونم؟  
 خندید و گفت: بفرما / ای نور دیده ما  
 گفتم: بابا، آمریکا / چی می‌خواد از مردما  
 دشمن می‌گن همینه؟! / پر از حيله و کینه؟!  
 بابام به من نگاه کرد / خنده‌ای مثل ماه کرد  
 گفت: پسر نازنین / آمریکا گرگه، همین  
 مکار و حقه‌بازه / شیطون بهش می‌نازه  
 تو دنیا مردم خوب / زیر گلوله و توپ  
 از دست اون اسیرن / خلیا هم می‌میرن  
 آمریکا رو که می‌گم / مردمشو نمیگم  
 آمریکا یه نشونه / از شیطونه زمونه  
 اگه ازش بترسیم / همش باید بلرزیم  
 باید که بیدار باشیم / عاقل و هوشیار باشیم  
 باوعده‌های خالی / گول می‌زنه چه عالی  
 از دین ما بیزاره / با حق دشمنی داره  
 سه تا گرگ درنده / ولی خوار و بازنده  
 همیشه همراهشن / غلام و سربازشن  
 اسرائیل و سعودی / که خاک میشن به زودی  
 انگلیس تبهکار / خیبت و پست و مکار  
 تو سوریه یا یمن / بچه و پیر، مرد و زن  
 تو بحرین و فلسطین / نیجریه چه غمگین  
 عراق و افغانستان / همسایه‌های ایران  
 سنی و شیعه همه / تو چشمشون دشمنه  
 خونشون رو می‌ریزن / با خدا در ستیزن  
 با لطف پروردگار / مسلمونای هوشیار  
 تو میدونای پیکار / مجاهدند و بیدار  
 گاهی با هدیه ی جون / رهایی میشه مهمون  
 از این شکوه غیرت / آمریکا کرده حیرت  
 سایه غم دور میشه / دشمنمون کور میشه  
 اما باید که مولا / بیاد به امر خدا

بیا دعا کنیم ما / حق رو صدا کنیم ما  
عزیزمون زود بیاد / مهدی موعود بیاد  
می بره ظلم و کینه / راه علاجش اینه  
حالا بابا م نشستہ / یه کم دلش شکسته  
ذکر فرج می‌خونه / با اشک دونه دونه!

## گره داستانی

بچه‌های عزیز، همه شهادای ما دشمن و نقشه‌های دشمن رو خوب می‌شناختند، چرا؟ چون گوششون به فرمان رهبرشون بود و می‌تونستند تشخیص بدهند که چی خوبه؟ چی بده؟ کی دوست هست و کی دشمن؟!

### خاطره ۱

در سال ۱۳۵۱، کاروان سیرک مصری، اهواز را برای اجرای برنامه‌های خود انتخاب کردند. حسین علم‌الهدی که تنها چهارده سال سن داشت، با اطلاع از این موضوع چند بار همراه دوستان هم‌سن و سالش به محل سیرک رفت و در جریان برنامه‌های آن قرار گرفت. او می‌دید که جوان‌ها دسته‌دسته به تماشای برنامه‌های منحرف سیرک می‌روند. نقشه‌ای برای به آتش کشیدن محل طرح کرد و برای اجرای آن زمان ظهر را انتخاب کرد. در وقت مقرر، بمب بنزینی‌ای را ساخت و همراه گروهش به محل سیرک رفت. او ابتدا نامه‌ای به مسئول سیرک می‌دهد تا او را نسبت به عمل زستی که انجام می‌دهد مطلع سازد و بعد از اینکه مطمئن می‌شود کسی در اطراف نیست، بمب را آتش زده و به چادر اصلی سیرک می‌اندازد.

بعدها ساواک با بسیج همه نیروهایش توانست سرخی از عاملین انفجار بدست بیاورد تا اینکه یکی از کسانی که در گروه علم‌الهدی بود دستگیر شد و اعتراف کرد که کار آتش زدن سیرک، نقشه و کار علم‌الهدی بوده است.

بعد از این واقعه، مصری‌ها همان روز بساطشان را جمع می‌کنند و از اهواز می‌روند. در نامه علم‌الهدی به مسئول سیرک آمده: در شرایطی که اسرائیل مردم مظلوم فلسطین را آواره کرده است، ما باید مسلمانان جهان را بیدار کنیم.

جای تعجب است که شما در این شرایط برای به فساد کشاندن جوانان کشور ما

به ایران آمده‌اید و...

## خاطره ۲

شهید محمدحسین فهمیده، هم سن و سال شما بود که شهید شد. امام خمینی(ره) بعد از شهادت این نوجوان فرمودند:

«رهبر ما آن طفل ۱۲ ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگتر است، با نارنجک خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.»<sup>۱</sup>

این شهید عزیز در زمان شاه ظالم، در مبارزات علیه شاه مشارکت داشت. محمدحسین به همراه برادرش داوود که او هم شهید شد، با پخش اعلامیه‌های امام خمینی(ره) در سال‌های ۵۶ و ۵۷ و شرکت در تظاهرات انقلاب اسلامی، مخالفت خود با شاه و اربابان آمریکایی‌اش را اعلام می‌کرد.

## خاطره ۳

شهید عماد مغنیه از دوستان و هم‌زمان سردار شهید سلیمانی بود که وقتی از سازمان فتح جدا شد با دوستانی تشکیلاتی را راه‌اندازی کرد به نام «جهاد اسلامی». این گروه در طول دهه ۸۰ میلادی بزرگ‌ترین و پر سر و صداترین عملیات‌ها را علیه نیروهای آمریکایی و اسرائیلی به راه انداخت. نمونه‌اش حمله به مقر نیروهای آمریکایی و فرانسوی در بیروت بود که نتیجه‌اش این شد که آمریکایی‌ها دم‌شان را روی گول‌شان گذاشتند و از لبنان خارج شدند.

بعد از سال ۲۰۰۳ که آمریکا عراق را اشغال کرد، تمرکزش روی آموزش مجاهدین عراقی بود برای مبارزه با آمریکایی‌ها. آن قدر علیه متجاوزان آمریکایی عملیات کردند که آمریکا مجبور شد به از شهرهای عراق به پادگان‌های نظامی نقل مکان کنند. عراقی‌ها خودشان را خیلی مدیون عماد می‌دانستند. به همین خاطر بعد از شهادتش در کاظمین تشییع نمادین برگزار کردند.<sup>۲</sup>

## خاطره ۴: خاطره پدر موشکی ایران سردار شهید تهرانی‌مقدم

شهید تهرانی‌مقدم، صهیونیست‌ها را دشمن درجه یک و نابودی آنها را آرزوی

۱. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۷۴.

۲. کتاب ابو جهاد؛ صد خاطره از شهید عماد مغنیه، نویسنده: سید محمد موسوی، ناشر: روایت فتح، نوبت چاپ: اول؛ ۱۳۹۶؛ خاطره شماره ۶۹ و ۱۸.



خود می‌دانست. تمام برنامه‌هایی هم که داشت همه در جهت همین هدف بود. می‌گفت: «نابود کردن اسرائیل فقط به دست شیعه است. خود اسرائیلی‌ها هم متوجه شده‌اند و دارند کار می‌کنند. ما هم نباید بی‌کار بنشینیم». معتقد بود این کار فقط از عهده شیعه بر می‌آید و فرق و مذاهب دیگر موفقیت چندان در این عرصه نخواهند داشت.

ایشان در نامه‌ای که به مناسبت بیست سالگی صنعت موشکی سپاه به مقام معظم رهبری در سال ۱۳۸۳ نوشته بود، آورده است:

«به خدای عز و جل! اگر برادرانه همه امکانات و توان خود را با درایت به کار ببندیم و توکل به خدای متعال نماییم و جهت اعتلای اسلام عزیز و یاری رهبر بزرگ و مظلوم خود هم‌قسم شویم، دشمن قدار آمریکا و رژیم نحس یهود صهیونیستی را به خاک مذلت و نیستی می‌نشانیم (بإذن الله و خواست خداوند کریم) و پرچم پر افتخار اسلام را بر جنازه‌های نحس آنان، مقتدرانه به اهتزاز در می‌آوریم. ان‌شاءالله». یک هفته قبل از شهادتش گفت: «روی قبرم بنویسید این آدم می‌خواست اسرائیل را نابود کند!».

### استکبارستیزی و دشمن‌شناسی در کلام و وصیت‌نامه‌های شهدا:

شهید جلال افشار:

بدانید تا کفر هست، اسلام در جنگ و ستیز با آن است و اگر روزی، با وجود کفر، مبارزه از انقلاب ما کنار گذاشته شد، انقلاب از مسیرش خارج گشته است. (وصیت‌نامه ۲۹/۰۴/۱۳۶۱)

شهید حجت‌الاسلام عبدالله میثمی:

ما از روزی بترسیم که دشمن به ما کاری نداشته باشد. ما باید از آن روزی بترسیم که ترور نداشته باشیم. از آن روزی بترسیم که آمریکا احساس آرامش کند. بترسیم از آن روزی که شهادت نداشته باشیم.

قبل از روی کار آمدن بنی‌صدر، مطهری، مفتاح، قرنی و قاضی طباطبائی را می‌کشند، اما به محض شروع ریاست جمهوری وی، ترورها و خانه‌های تیمی به ظاهر تعطیل می‌شود. ما باید از این بترسیم که دشمن به ما کاری نداشته باشد.

در یکی از شهرستان‌ها دیدند که پس از روی کار آمدن فرمانداری، گروه‌های

۱. کتاب پادست‌های خالی؛ خاطراتی از شهید حسن طهرانی مقدم؛ نویسنده مهدی بختیاری؛ نشر یازدها (س)، چاپ سوم - پاییز ۱۳۹۵؛ صفحه ۱۱۹ و ۱۰۵.

۲. کتاب جلوه جلال، نوروز اکبری زادگان، نشر ستارگان درخشان، چاپ اول، ۱۳۹۵، ص ۱۱۶.

معارض دست از کار کشیدند. اوضاع مشکوک بود. بررسی که کردند دیدند فرماندار توده‌ای است.

بترسیم از آن روزی که دشمن در کشور ما احساس آرامش کند. ما هر چه درگیر این مسائل شویم، باید شادتر شویم برای این که توانسته‌ایم روزی زخم دشمن نمک بپاشیم.<sup>۱</sup>

## طنز

### نمایشنامه طنز ایران و آمریکا

شعر از: محمد عزیزی (نسیم)

آمریکا:

منم منم آمریکا	قدر کُلّ دنیا
من به همه زور می‌گم	به نزدیک و دور می‌گم:
رو حرف من حرفی نیس	لطفا ساکت بشید هیس!

ایران:

ببینید آمریکارو	هنوز نشناخته ما رو
ایرانی باغیرت	با این همه شجاعت
مخالف غروره	دشمن حرف زوره

آمریکا:

ترامپم و یه تانکم	رییس صد تا بانکم
پول از جیبام می‌ریزه	چون که برام عزیزه
ایران خیلی فقیری	همین روزا می‌میری

ایران:

آهای آقای ترامپ	تو می‌شکنی مثل لامپ
تو خیلی کله پوکی	هستی ماشین کوکی
ماشین اسرائیلی	از مخ کمی تعطیلی

آمریکا:

حالا که اینجوریه	منم می‌رم سوریه
------------------	-----------------

۱. کتاب تنها ۳ ماه دیگر، نوشته: مصطفی محمدی، ناشر: فاتحان، تاریخ چاپ: ۱۳۹۰- سوم؛ ص ۸۷.

بمب‌های کاری می‌دم  
سوریه رو می‌گیریم  
تو دست ما می‌میره

داعش و یاری می‌دم  
با اسرائیل دست می‌دیم  
بعدش ایران اسیره

ایران:

تو خوابی یا خیالی؟  
ولی شده فراری  
همه از جا پریدند  
شکست خورده تو حلب  
مدافعان زینب  
ولی یه افتخاره

آهای طبل تو خالی!  
داعش رو دادی یاری  
مدافعان رو دیدند  
داعشی جنگ طلب  
هستیم همه روز و شب  
با اینکه سختی داره

آمریکا:

می‌گم دیگه نمی‌خوام  
حرفای خیلی مفته  
تحریم ادامه داره

باشه منم تو برجام  
هرچی اوپاما گفته  
مثل قدیم دوباره

ایران:

خریداری نداره  
پایه وقت نیفتی  
امضاتو پس گرفتی  
چون نور ایمان داریم  
آمریکا آدم نمی‌شه  
مرگ بر آمریکا

حرفای تو دوباره  
آی دست و پا چلفتی  
با کلک و خرفتی  
ما همیشه بیداریم  
آقامی‌گه همیشه:  
با هم می‌گیم یک صدا:

## مسابقه

کجا آماده یک مسابقه جذاب هستند؟ بچه زرنگ‌ها کجا نشستند؟  
برای اینکه مسابقه جذابمون رو شروع کنم اول یک بازی با حروف انجام بدیم تا  
بینم که زرنگ‌ها و باهوش‌ها کجا هستند!!! آماده هستید؟

✓ حرف خوردنی الفبا: .....

✓ به معنای عمر و سال‌های زندگی: سن.....

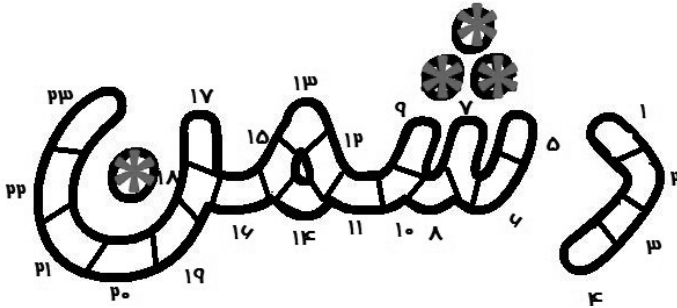
✓ واحد پول کشور ژاپن: ین.....



- ✓ وسیله‌ای نظامی که برای جلوگیری از حرکت انسان‌ها و یا ماشین‌ها در زمین مخفی می‌کنند: ..... مین
- ✓ به معنای برنامه زندگی که خداوند به ما داده: ..... دین
- ✓ به همراه دشت می‌آید: ..... دمن
- ✓ دوست ما نیست و خوبی ما رو نمیتونه ببینه: ... دشمن

# دشمن

آفرین به شما دوستان گلم! کی می‌دونه که دشمن ما کیه؟؟  
احسنت! شیطان، آمریکا، اسرائیل، انگلیس، داعش و....  
خب حالا می‌خوام دو گروه بشید و ببینم که کدام گروه بلندتر شعار میدن تا مسابقه  
رو با اون گروه شروع کنیم!  
گروه سمت راست با شماره من بلند بگن: مرگ بر آمریکا  
گروه سمت چپ هم با شماره من بلند فریاد بزنند: مرگ بر اسرائیل  
آفرین بر شما!! هر دو گروه خیلی قوی و پرشور شعار می‌دادید و حالا می‌خوایم بریم  
سراغ جدول. من همین کلمه دشمن رو تبدیل به جدول کردم. که باید سؤالاتی  
پیرسم و شما با اجازه پاسخ بدید و حروف پاسخ‌ها رو توی خانه‌های جدول قرار  
بدیم!!  
همین‌طور که می‌بینید، جدول ما ۲۳ خانه داره که باید همه خانه‌ها پر بشه.  
آماده هستید؟؟



و اما سوالات:

۱. یکی از محافظ‌های چشم: ..... پلک (۱۰-۲۲ و ۱۴)
۲. انسان مومن آن را دارد: ..... ایمان (۷-۸-۱۶-۱ و ۶)
۳. به معنای دوست و همنشین: ..... یار (۹ و ۱۷)
۴. اسم دختر و به معنای گوهر و ارزشمند: ..... کیمیا (۲۰-۲۱-۱۸-۱۲-۲۳ و ۲۰)
۵. به کسی که در کاری تبحر و مهارت خاصی دارد: ..... ماهر (۱۱-۱۲-۵ و ۳)
۶. به معنای حد و آخرین نقطه هر کشوری: ..... مرز (۱۹-۴ و ۱۵)

آفرین به شما که تا اینجا مسابقه رو با دقت پاسخ دادید! ولی هنوز برنده نشدید! حالا سه نفر اول یک گروه و سه نفر دوم هم گروه دوم هستند که باید با هم مشورت کنند و خانه‌های جدول را از خانه شماره ۱ به ترتیب با راهنمایی عدد ۶، شش تا شش تا بشمارید و حروف پراکنده رو از جدول پیدا کرده و کنار هم بذارید. یعنی حرف اول را نوشته و ۶ تا ۶ تا می‌شماریم تا به پیام برسیم و جواب رو که یک شعار زیباست، بدست آورید.

احسنت به شما!!!

و اما رمز جدول ما: **ما آمریکا را زیر پا له میکنیم.**

بله ما به دستور رهبر عزیزمون هر موقعی که نیاز باشد با دشمنان مخصوصاً آمریکای جنایتکار خواهیم جنگید تا پیروز شویم و آمریکا را زیر پا له خواهیم کرد.

## ..... بازی حرکتی

چند بادکنک باد کرده و اسم آمریکا و اسرائیل و آل سعود و داعش را روی آن می‌نویسیم و ۴ نفر را انتخاب کرده و این بادکنک‌ها را به پای آنها می‌بندیم، این

چهار نفر دست‌ها را به هم می‌دهند و باید بادکنک‌های یکدیگر را بترکانند. و با هر ترکیدن فریاد الله‌اکبر را بلند بگویند. در پایان، برنده شخصی است که دیرتر بادکنکش بترکد.

## پایان

خب خیلی خوشحال شدم که امروز در خدمت شما عزیزان بودم. آخر برنامه‌مون چندتا دعا کنم. همه دست‌ها بالا:  
پروردگارا، یاری‌مان کن تا با همتی بلند، همواره کارهای مورد پسند تو را انجام دهیم.  
بارالها، توفیق دانش‌اندوزی بیشتر عنایت بفرما!  
خدایا، تنبلی و سستی را از ما دور بگردان!  
الهی، دشمنان ما و میهن اسلامی مان را نابود بگردان!  
خدایا، در ظهور امام زمان شتاب بفرما!  
خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی، خامنه‌ای رهبر محافظت بفرما!





# درس چهارم: استقامت و پایداری

زندگی سرتاسر مجاهدانه حاج قاسم







## شروع

به نام خداوند گویم مدام / اول گفته‌ها مان سلام سلام سلام

سلام به همه‌ی دوستان گلم،

حالتون خوبه؟ سلامتید؟ حواسا جمعه؟

سریع هر کاری گفتم انجام بدید تا بینم حواساتون جمعه یا نه؟

دستا روسر، دستا رو پا، دستا رو چشم، دستا رو پیشونی

آفرین! حالا موافقید که شیطان رو از خودمون دور کنیم؟

اول یه طرف کلاس بگید: «ما بچه‌ها زرنگیم»

اون طرف بگید: «با شیطانا می‌جنگیم»

بچه‌ها! شما تا به حال سوار قطار شده‌اید؟ و یا قطار دیده‌اید؟ امروز می‌خواهیم قطار

جدیدی را به شما معرفی کنم. آن قطار معمولی نیست بلکه قطاری از مورچه‌ها

است که پشت سر هم در یک صف طولانی حرکت می‌کنند تا دانه‌ها را به لانه خود

ببرند. آن‌ها موجودات بسیار پُرکاری هستند. به این شعر در باره مورچه‌های پُرکار

توجه کنید.

دانه به لانه می‌برم

روی زمین بو می‌کنم

این سر و آن سر می‌روم

تا خوردنی پیدا کنم

بار از خودم سنگین‌تر است

خط سیاهی می‌شویم

پر می‌کنیم انبار خود

با برف و بوران می‌رسد

در سختی بارندگی

مورم و دانه می‌برم

به هر طرف رو می‌کنم

این ور و آن ور می‌روم

کوشش و دست و پا کنم

کارم پر از دردسر است

هر جا که با یاران رویم

با کوشش و با کار خود

تا چون زمستان می‌رسد

مشکل نباشد زندگی

خب حالا به چند سؤال پاسخ دهید.

۱. مورچه‌ها در چه فصلی دسترسی به غذا و دانه دارند؟ **بهار و تابستان**

۲. در چه فصلی با سختی زندگی روبه رو هستند؟ **زمستان**

برای برخورد با سختی‌ها چه می‌کنند؟  
 احسنت، با کوشش و تلاش بسیار و برداشتن بارهای سنگین و انبار کردن دانه، خود را برای روزهای سرد زمستان آماده می‌سازند.  
 خوب به نظر شما، ما انسان‌ها چه باید بکنیم؟ چگونه می‌توانیم به هدف‌هایمان برسیم؟ به این حرفی که می‌نویسم دقت کنید!

«م»

به اول شخص چه می‌گویند (هر کسی به خودش می‌گوید)؟ **من**  
 البته مواظب خطرها باشد تا به **مین** برخورد نکند.  
 در این راه همچون، پیامبر اسلام، یعنی حضرت محمد **امین** (ص) در برابر سختی‌ها، استقامت و ورزد  
 و به خدا اعتماد کند و کارهایش را **همین** حالا انجام دهد و به امروز و فردا نیندازد.  
 بالاخره دارای **همت** بلند و اراده قوی باشد و از سختی‌ها نهراسد.  
 آیا می‌دانید همت به چه معنا است؟

همت یعنی این که انسان هدفی را در نظر بگیرد که بخواهد به آن برسد و در این راه ثابت قدم باشد و پایداری بورزد. همین امر ارزش دارد. بله بچه‌ها، هر کسی به جایی رسیده است، دارای همت بلندی بوده است. درباره همت بلند و جایگاه آن سخنان زیبایی از حضرت علی (علیه‌السلام) به ما رسیده است که در ضمن این کارت‌ها با آن آشنا می‌شویم.  
 حالا به این کارت‌ها<sup>۱</sup> خوب دقت کنید.

به فرموده امام علی (علیه‌السلام)<sup>۳</sup>: هر کس به **همتش** شناخته می‌شود و کار **نیکو** و زیبا، خبر از **بلندی** همت او می‌دهد و ارزش هر انسان به **اندازه** همت او است. بنابراین **شرافت** و بزرگی هر کس به همت عالی و بلند او است. پس هرگز با افرادی که همت **پست** و کوتاهی دارند، **همنشین** نشو، چرا که بر آدمی اثر می‌گذارند. هنگامی که می‌خواهی به **اهداف** بلندت برسی، باید **جدی** باشی و سستی نکنی،

۱. مربی در این هنگام از مهارت بازی با کلمات استفاده می‌کند. بدین صورت که حرف «م» را وسط تخته می‌نویسد و سپس در ضمن صحبت کردن، در حالی که در یک دست ماژیک، یا گچ و در دست دیگر تخته پاک‌کن دارد، فقط با تغییر در حروف، کلمه جدید را می‌نویسد.

۲. مربی از قبل کارت‌هایی را آماده کرده و بر روی آنها کلمات داخل کادرها را می‌نویسد.

۳. کلمه‌های داخل کارت برگرفته از سخنان امام علی (ع) است: ۱. المرء بهيمته، ۲. الفعل الجميل يبنى عن علو همته، ۳. قدر الرجل على قدر همته، ۴. الشرف بالهمم العاليه، ۵. من دنت همته فلا تصحبه، ۶. كن بعيد الهمم اذا طلبت، ۷. من رفى درجات الهمم عظمتها الامم. (کتاب غررالحکم و دررالکلم، آمدی، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۱، جلد ۷، باب الهمه.)



چرا که به هدف نمی‌رسی. با همت بلند است که انسان به بزرگی می‌رسد. آن کس که از نردبان همت بالا نرود، مردم او را به بزرگی یاد نکنند و به دیده احترام ننگرند. عزیزان من، همه یک لحظه چشم‌هاتون رو ببندید و تصور کنید توی یک جنگل زیبا در کنار رودخونه‌ای نشستید!! چه صداهایی می‌شنوید؟ بله صدای پرنده‌ها، رودخانه و... آفرین. به نظر شما صدای رودخانه که به این زیبایی هست و آرامش به ما میده برای چیست؟ چه چیزی باعث تولید این صدای زیبا و آرامش‌بخش می‌شه؟

بله، وجود سنگ‌ها و موانع توی مسیر رودخونه باعث می‌شه که آب در حرکت باشه و برای خودش مسیر باز کنه و این صدا رو تولید می‌کنه! اگر وجود سنگ و موانع در جلوی آب نبود، این آب رودخانه بدون صدا می‌آمد و می‌رفت و اصلاً ما متوجه نمی‌شدیم و لذت نمی‌بردیم.

حالا می‌خواهم شما را با گروهی که در زندگی با همت و استقامت بلندشان توانستند کار بسیار بزرگی را انجام دهند، آشنا کنم. لابد شما آن‌ها را می‌شناسید. پس به این شعر توجه کنید:

### یادتان به خیر

#### بچه‌های رنج و صبر و درد

#### بچه‌های مرد

#### بچه‌های همت و حماسه و شرف

#### بچه‌های بالغ نبرد!

آری بچه‌های عزیز! دانش‌آموزان بسیجی که بعضی از آنها هم سن شما بودند، به همراه سایر رزمندگان شجاع و دلیر در زمان دفاع مقدس، در دو سنگر مدرسه و جبهه با دشمن بعثی درگیر شدند و تمامی متجاوزان را از کشور اسلامی بیرون کردند. حالا شما در این زمان، باید از حداکثر توان خود استفاده کنید و سنگر مدرسه را حفظ کنید.

یکی از شهدایی که در مسیر جهاد و دفاع از میهن اسلامی خیلی تلاش کرد و ما این روزها به یاد این شهید عزیز مراسم گرفتیم، سردار شهید حاج قاسم سلیمانی هست. می‌خوام چندتا از خاطرات استقامت و تلاش این شهید عزیز رو براتون بیان کنم به شرطی که شهدا رو دعوت کنیم و شادی روح مطهر آنها صلواتی ختم کنید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

## خاطره

### داوطلب کارهای سخت

آماده شده بودیم برای فتح بستان. تیپ تازه تشکیل شد و از شهرهای مختلف نیرو داشت. یکی از گردان‌های ما سیصد نفر از نیروهای کرمان بودند. مسئول این رزمنده‌ها جوانی بود به نام قاسم سلیمانی؛ اولین بار در سوسنگرد دیدمش؛ زیر آتش توپخانه‌های دشمن. وقتی با هم صحبت می‌کردیم گفت: «سخت‌ترین جای عملیات رو به من بدید.»

سمت چپ جاده سوسنگرد به دهلاویه تا برسد به پل سابله و شهر بستان، مشکل‌ترین محور عملیات بود. تیپ ما با تیپ عاشورا و تیپ کربلا درست در همین نقطه الحاق می‌کرد. این محور حساس را دادیم به قاسم سلیمانی. آن روزها جنگ کمبادهای زیادی داشت. خود قاسم باید آب‌ونان و مهمات و مایحتاج گردان را جور می‌کرد از طرفی هم باید دنبال آموزش این نیروها می‌افتاد؛ نیروهای بسیجی تازه به جنگ آمده، آموزش ندیده و از همه قشر و طیف. فرماندهی این گردان کار ساده‌ای نبود. در فرصتی که تا عملیات باقی بود گردانش را روبه‌راه کرد.<sup>۱</sup>

### اداره کردن جلسه به‌صورت دراز کشیده

جلسه داشتیم؛ حاج قاسم آمد دفترمان و باید گزارش کار می‌دادیم؛ رفتیم به استقبالش. گفت: من کمرم خیلی درد می‌کند و نمی‌توانم بنشینم. می‌خواهم دراز بکشم. گفتم: حاجی! می‌دانم خیلی خسته‌ای و خواب نداری، برات بالش و پتو میارم و می‌روم اتاق دیگری و شما دو ساعت لااقل استراحت کن؛ گفت: نه. کمرم درد می‌کند گوشم که درد نمی‌کند! کار خدا را که نمی‌شود تعطیل کرد. دراز کشید و ما نشستیم دورش و جلسه را اداره کرد. جهاد خدا را تعطیل نکرد.<sup>۲</sup>

### نمک در چشم

حاج قاسم در نامه‌ای به دخترش می‌نویسد:  
دخترم خیلی خسته‌ام. سی سال است که نخوابیده‌ام اما دیگر نمی‌خواهم بخوابم. من در چشمان خود نمک می‌ریزم که پلک‌هایم جرئت بر هم آمدن نداشته باشد تا

۱. راوی: سردار مرتضی قربانی؛ کتاب سلیمانی عزیز، عالمه طهماسبی، قم، حماسه یاران، چاپ ۷۳، ۱۴۰۰، ص ۱۴.

۲. راوی: سردار عبدالفتاح اهوازیان؛ سایت فاش نیوز، کد خبر: ۸۲۰۲۷، پنجشنبه ۱۴۰۰/۱/۲۶.

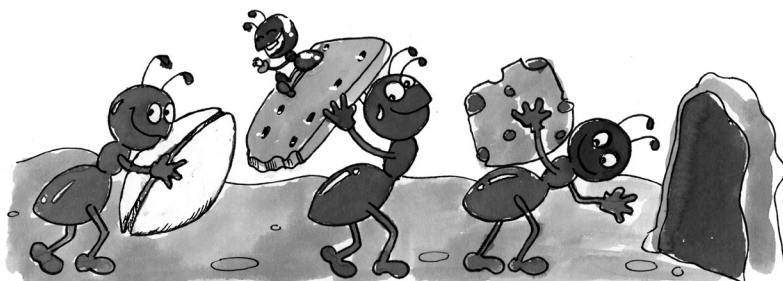


نکند در غفلت من آن طفل بی‌پناه را سر ببرند. وقتی فکر می‌کنم آن دختر هراسان تویی، نرجس است، زینب است و آن نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که در حال سربریده شدن است حسینم و رضایم است از من چه توقعی دارید؟ نظاره‌گر باشم، بی‌خیال باشم، تاجر باشم؟ نه من نمی‌توانم این‌گونه زندگی بکنم.<sup>۱</sup>

## شعر

دانه در دهان دارد  
زنده است و جان دارد  
زور و قدرتی بسیار  
از دویدن و از کار  
از زمین حاصلخیز  
مثل تکه‌های ریز  
پیش چشم این مردم  
یک جوانه گندم  
علم و فهم و دانایی  
این همه توانایی  
خوانده‌ام، میازاری  
مثل او تو جان داری

می‌رود به هر جایی  
مثل نقطه‌ای ریز است  
در وجود خود دارد  
او نمی‌شود خسته  
تا که گندمی‌یابد  
با دهان کند آن را  
از وسط کند تقسیم  
تا نروید از انبار  
داده حق به این حیوان  
کم خوراکی و قدرت  
توی شعر فردوسی  
مور ناتوانی را



۱. سایت دفتر نشر و آثار مقام معظم رهبری به آدرس:

## گره داستانی

### خاطره ۱: حسین‌وار مقاومت کردیم

(از خاطرات شهید حسین یاری‌نسب)

بیسیم‌چی گردان حنظله حاج همت را خواست. حاجی آمد پای بیسیم و گوشی را به دست گرفت. صدای ضعیف و پر از خش‌خش ... را از آن سوی خط شنیدم که می‌گوید:

احمد رفت، حسین هم رفت. باطری بیسیم دارد تمام می‌شود. عراقی‌ها عن‌قریب می‌آیند تا ما را خلاص کنند. من هم خداحافظی می‌کنم.

حاج همت همانطور که به پهنای صورت اشک می‌ریخت، گفت:

بیسیم را قطع نکن... حرف بزن. هر چی دوست داری بگو، اما تماس خودت را قطع نکن.

صدای بیسیم‌چی را شنیدم که می‌گفت:

سلام ما را به امام برسانید. از قول ما به امام بگویید: همانطور که فرموده بودید حسین‌وار مقاومت کردیم، ماندیم و تا آخر جنگیدیم.

۳۰۰ تن از رزمندگان گردان حنظله درون یکی از کانال‌ها به محاصره‌ی نیروهای عراقی در می‌آیند. آنها چند روز و صرفاً با تکیه بر ایمان سرشار خود به مبارزه ادامه می‌دهند و به مرور همگی توسط آتش دشمن و با عطش مفرط به شهادت می‌رسند.

### خاطره ۲: حرم مطهر (از خاطرات شهید بیضایی)

تاسوعای سال ۹۲ بود، بهمون خیر دادند، بچه‌های مقاومت، عملیاتی وسیعی تو منطقه زینبیه، اطراف منطقه حجیره، کردند و تروریست‌ها رو سه کیلومتری از اطراف حرم مطهر خانم زینب(س)، دور کردن.

صبح زود رفتیم اونجا و محمودرضا رو هم دیدیم، خیلی از عملیاتی که منجر به تامین امنیت حرم خانوم شده بود، خوشحال بود.

پرچم سیاهی تو دستش بود و می‌گفت: خودم از بالای اون ساختمون پایینش آوردم.

به اون ساختمون نگاه کردم دیدم پرچم سرخ یا ابالفضل رو جاش به اهتزاز در آورده.

رسیدیم خیابون جلوی حرم که دو سال احدالناسی جرأت رد شدن ازش رو نداشت

و تک‌تیراندازها حسابش رو می‌رسیدند و حالا با تلاش محمودرضا و دوستاش، امن شده بود.  
رفتیم وسط خیابون، رو به حرم و ایستادیم، دیدم محمودرضا داره آروم گریه می‌کنه و سلام می‌ده.  
السلام علیکی یا سیدنا زینب...

### خاطره ۳: چهل روز با پوتین!

بعد از این که از معبرها گذشتیم، به زیر دژ دشمن رسیدیم. نزدیکی‌های صبح به ما خبر رسید که باید برگردید. بی‌سیم‌های ما از کار افتاده بود و تنها به وسیله پیک می‌توانستیم خبرها را از مافوق بگیریم. بچه‌های گروهان من در میدان مین گرفتار شدند. در گیر و دار حوادث و در آن شرایط سخت، شهید حمیدرضا نوبخت دست مرا گرفت و گفت: «بنشین! می‌خواهم خاطره‌ای تعریف کنم.» من با تعجب گفتم: «الآن که وقت خاطره نیست.» گفت: «آقای علی‌پور! در عملیات والفجر خدا می‌داند که ما سه نفر بودیم و در مقابل یک تیپ عراق ایستادگی کردیم. من چهل روز پوتین را از پایم در نیاوردم.»<sup>۱</sup>

## مسابقه

خب نوبتی هم که باشه، نوبت مسابقه هست!!! چه کسانی آماده یک مسابقه جذاب هستند؟

من من من من	کی از همه زرنگ تره؟
من من من من	کی از همه باهوش تره؟
من من من من	کی از همه با ادب تره؟
من من من من	کی دوست داره یار باشه؟
من من من من	یار امام زمان باشه؟

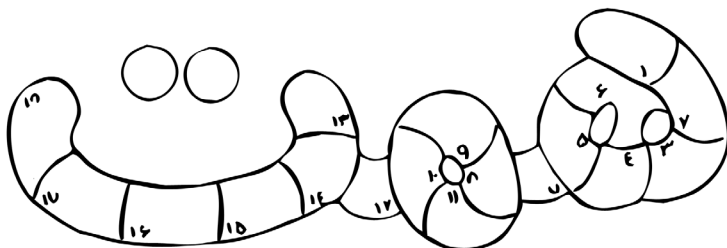
خب بچه‌ها آیا می‌دانید چه چیزی موجب می‌شود که انسان استقامتش کم شود و از رسیدن به هدف‌های بلندش دست بردارد؟  
امام صادق (ع) در این باره جمله زیبایی دارد که با کمک شما می‌خواهم آن را به دست آوریم.

۱. تا آخرین ایثار، صص ۱۰۸.

ابتدا شما به سؤال‌هایی که می‌پرسم، پاسخ دهید. سپس حروف جواب‌ها را داخل جدول قرار می‌دهیم. آن‌گاه با تلاش شما به قسمتی از پیام می‌رسیم که با آن می‌توانیم جمله امام صادق(ع) را کامل کنیم.

امام صادق(ع) فرموده است: سه چیز است که انسان را از رسیدن به اهداف بلندش باز می‌دارد، ..... و ..... و نداشتن اعتماد به نفس.

حالا جدول را رسم می‌کنم.



۱. به شغل و پیشه چه می‌گویند؟ ..... کار (۱، ۲ و ۱۳)
۲. به نوشته‌ای که برای دیگران می‌نویسند، چه می‌گویند؟ ..... نامه<sup>۲</sup> (۴، ۷ و ۱۴)
۳. به کشته در راه خدا چه می‌گویند؟ ..... شهید (۵، ۳، ۱۶ و ۱۱)
۴. هنوز تنبل نشده است؟ ..... تنب (۱۵، ۱۹ و ۶)
۵. چابکی و زبردستی در کار را چه می‌گویند؟ ..... مهارت (۱۰، ۹، ۱۸، ۱۳ و ۱۷)
۶. به هزار کیلوگرم چه می‌گویند؟ ..... تن (۱۲ و ۲۰)
۷. حرف سی‌ام الفبا چیست؟ ..... و (۸)

آفرین به شما! حالا نوبت به دست آوردن پیام است. با کمک عدد ۷ که عددی مقدس هست رمز را به دست می‌آوریم. ولی گفتم عدد مقدس ۷! چرا مقدس<sup>۳</sup> بخاطر اینکه خداوند از این عدد زیاد استفاده کرده، مثلاً در مواضع سجده، ۷ دور طواف خانه خدا، ۷ روز هفته و...

خب حالا برای بدست آوردن رمز جدول باید حرف اول را نوشته و هفت تا هفت تا بشماریم تا به پیام برسیم.

احسنت. و اما رمز ما که باید جای خالی حدیث را تکمیل کند عبارت است از:

۱. مریی حدیث امام صادق(ع) را در بالای تخته می‌نویسد و در زیر آن جدول را رسم می‌کند.

۲. دو حرف «مه» با هم در خانه ۱۴ نوشته می‌شود.

۳. مریی کمی در مورد عدد ۷ و علت تقدس آن صحبت می‌کند.

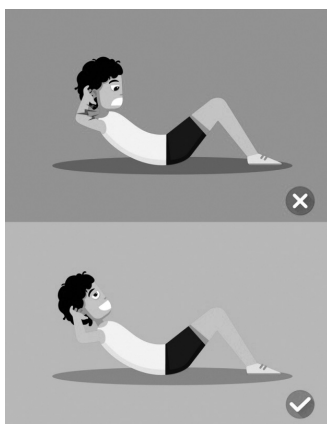


### کوتاهی همت، نداشتن برنامه

حالا با این کلمه‌ها، جمله امام صادق(ع) را کامل می‌کنیم.  
امام صادق(ع) فرموده است: سه چیز است که انسان را از رسیدن به اهداف بلندش باز می‌دارد: کوتاهی همت و نداشتن برنامه و نداشتن اعتماد به نفس.  
با تشکر از شما بچه‌های پر تلاش!

## ..... بازی حرکتی

۱. در صورت امکان مسابقه طناب‌کشی بین دو گروه از بچه‌ها برگزار می‌شود.
۲. مسابقه دراز و نشست: بچه‌ها دو به دو شده و یکی از بچه‌ها، پای دوستش را در حالت دراز کشیده می‌گیرد، و نفر بعدی باید به مدت یک دقیقه دراز و نشست برود. هر گروهی که بیشتر این حرکت را انجام دهد برنده هست.



## ..... خلاقیت

مربی با کاغذ و برش، طرح یک نخل خرما را طراحی و برش می‌زند و در مورد نخل خرما و استقامتی که در مقابل آفتاب و طوفان و سیل و گلوله و... دارد صحبت

۱. ثلاث یحجزن المرء عن طلب المعالي، قصر الهمه و قله الحيله و ضعف الراي، علامه مجلسي، بحارالانوار، موسسه الوفاء، بیروت لبنان، ۱۴۰۴ هجری قمری، ج ۷۵، ص ۲۲۹، ح ۱۰۷.

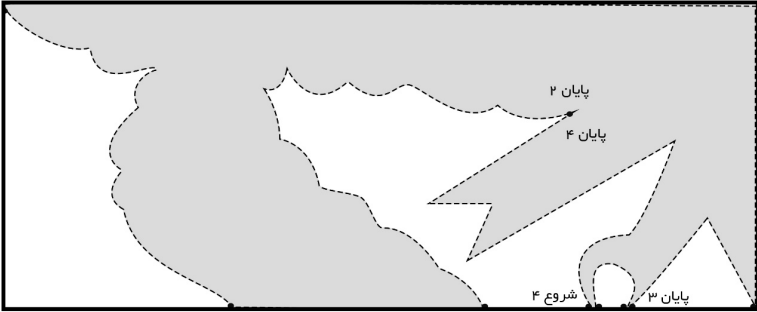
می‌کند و اینکه رزمندگان ما هم مثل این نخل‌ها استقامت کردند.



مرحله اول: کاغذ مستطیل شکل را از وسط تا می‌زنیم.

مرحله دوم: مطابق شکل برش می‌زنیم.

نقطه شروع ۱



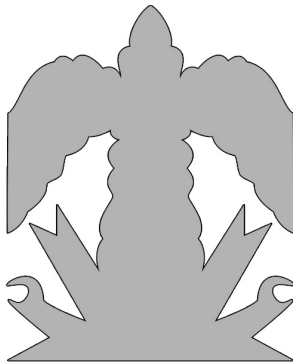
پایان ۱

شروع ۲

پایان ۵

شروع ۵

شروع ۳



## پایان

خدایا! کیست که نیازمند تو نباشد؟ کیست که بی‌لطف و هدایت تو، سعادت و موفقیت را دریابد؟ خدایا، به ما کمک کن تا راه راستی و درستی را بی‌پوییم! پروردگارا، یاری‌امان کن تا باهمتی بلند، همواره کارهای مورد پسند تو را انجام دهیم. بارالها، توفیق دانش‌اندوزی بیشتر عنایت بفرما! خدایا، تنبلی و سستی را از ما دور بگردان! خدایا، در ظهور امام زمان شتاب بفرما! خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی، خامنه‌ای رهبر محافظت بفرما!





# درس پنجم: دختران حاج قاسم

نقش دختران حاج قاسم و بانوان جامعه  
در ساختن ایران قوی





## شروع

به نام آن که باشد مهربان تر / برای ما ز بابا و ز مادر  
دهم پندی بکن آویزه‌ی گوش / مکن هرگز خدای خود فراموش

«مرتب‌ی گرامی! شما باید بعد از پرسیدن هر سؤال بالا مکث کنید تا دانش آموز جواب بدهد: بله»

سلام به همه‌ی دوستان مهربونم.

حالتون خوبه؟

سلامتین؟

خوب خوبین؟

خیلی خوبین؟

حواس‌ها جمعه؟

جمعه جمعه؟

خسته و بی‌حالی‌د شما؟

تنبل و بیکارید شما؟

با خدا صحبت می‌کنید؟

به هم محبت می‌کنید؟

درس‌هاتون رو خوب می‌خونید؟

کلاس امسال می‌مونید؟

وای وای وای وای! چشم مامان و باباهاتون روشن می‌خوان کلاس

امسال بمونید؟ نه نه نه!

«سپس ادامه دهید»

خب! می‌بینم که همه‌ی بچه‌های این کلاس می‌خوان با توکل به خدا و تلاش، با

معدل بالا قبول بشن و برن کلاس بالاتر. آفرین!

اون‌هایی که دوست دارند با معدل بالا قبول بشن و برن کلاس بالاتر، صلوات

بفرستند، ببینم چند نفر هستی‌د؟ اللهم صل علی محمد و آل محمد وعجل فرجه‌م.

دختر خانم‌هایی که توی این جمع نشستند، همگی یک ویژگی خاصی دارند! به نظرتون چه ویژگی هست؟

برای اینکه اون ویژگی رو پیدا کنید، چندتا سؤال کنم. آماده‌اید؟

۱. آن چیست که می‌گویند با گفتنش دهان شیرین نمی‌شود؟ ..... حلوا

۲. آن چیست که اولش جور و آخرش آب است؟ ..... جوراب

۳. آن چیست که هم قیمتی و هم مورد علاقه زنان است؟ ..... طلا

۴. آن چیست که دوست و رفیق بی‌زبان همه است؟ ..... کتاب

حالا حرف اول جواب اول و دوم را کنار هم می‌گذارم. سپس حرف آخر جواب سوم و چهارم را کنار هم قرار می‌دهم.

دو کلمه حج و آب به دست می‌آید. اولی از فروع دین ما و دومی از پاک‌کننده‌ها می‌باشد.

حالا اگر هر دو کلمه را کنار هم بگذاریم، چه کلمه‌ای به دست می‌آید؟

بله! آفرین به شما حج + آب = حجاب می‌شود. که همه دختران خوب اینجا، خیلی خوب رعایت می‌کنند، چرا؟ چون همه شما دختران گل، ادامه دهنده راه حاج قاسم هستید و دختران حاج قاسم‌اید.

دختران گلم، شهید سلیمانی، همه دختران کشورمون رو مثل دختران خودش می‌دونست. به این چندتا خاطره زیبا گوش کنید:

## خاطره

### امر به معروف غیرکلامی

می‌خواستند عکس یادگاری بگیرند. از ماشین پیاده شد. یک گروه دیگر برای دومین بار از ماشین پیاده‌اش کردند برای عکس گرفتن. دفعه سوم، یک خانم خواست عکس بگیرد؛ با حجاب نامناسب. پیاده شد و با او هم عکس گرفت. گفت: باور نمی‌کردم با من عکس بگیرید. از امروز سعی می‌کنم حجابم را درست کنم.

### هدیه تسبیح به خانم بدحجاب

دختر شهید سلیمانی، روایت خواندنی از این سردار با یک خانم بدحجاب دارد. او از

۱. مربی می‌تواند احکام شرعی در مورد جوراب و طلا را به آنان بگوید.



پروازی می‌گوید که با پدرش به سمت تهران داشتند و خانمی کنار پنجره هواپیما بود و او و پدرش هم کنار دست او نشسته بودند.

زینب سلیمانی می‌گوید: «در صندلی‌های هواپیما مستقر شدیم. من و پدر کنار هم نشستیم. پرواز کمی تأخیر داشت و آن خانم در حال غُر زدن بود و می‌گفت همه‌چی در این مملکت مشکل‌دار است و این هم از پروازهایشان... پدر صدا را می‌شنید، اما نمی‌دید چه کسی این‌ها را می‌گوید نگاهی به آن خانم انداختند و بعد از جیب‌شان چند شیرینی درآوردند و به من گفتند به آن خانم تعارف کن. من هم شیرینی‌ها را داخل یک دستمال کاغذی گذاشتم و تعارف کردم، اما آن خانم شیرینی برنداشت. هنوز هم پدر را ندیده بود. تا اینکه خلبان از کابین بیرون آمد و بعد از سلام و علیک از پدر خواست که به کابین آن‌ها برود، ولی پدر نپذیرفت و گفت: همین‌جا خوب است و می‌خواهم کتاب بخوانم.

آن خانم تازه متوجه پدر شد و ایشان را شناخت چند باری خم شد و نگاه کرد و بعد پدر شروع به صحبت با او کرد که شنیدیم که شما از اوضاع مملکت گله می‌کردی خواستم بگویم که کاستی‌ها و مشکلاتی که وجود دارد گردن من مسئول است نه رهبری. ایشان برای این مملکت همه کار کرده‌اند. صحبت‌هایشان تا زمانی که به تهران برسیم ادامه پیدا کرد و از خیلی از مسائل صحبت کردند، تهران که رسیدیم. آن خانم گفتند که من حتماً صحبت‌های شما را به دوستانم خواهم گفت، اما احتمالاً حرفم را باور نمی‌کنند. پدر در جیب‌شان دست کردند و یک تسبیح درآوردند و به آن خانم دادند. لبخندی زدند و گفتند به دوستانت بگو که من این تسبیح را دادم حتماً حرفت را باور می‌کنند.»<sup>۱</sup>

### رأفت عجیب

حجت‌الاسلام علی شیرازی نمایندگی وقت نیروی قدس می‌گوید:  
یک پدر چگونه برای فرزند خود تلاش می‌کند، حاج قاسم برای مردم این‌گونه تلاش می‌کرد... من به‌عنوان یک شاهد می‌گویم حاج قاسم دلش برای بچه یک شهید بیش از بچه خودش می‌سوخت. وقتی در میدان سوریه یا عراق می‌دید یک زن عراقی یا یک زن سوری مورد تعرض قرار می‌گیرد یا تحت محاصره است مثل باران اشک می‌ریخت و تلاش می‌کرد او را نجات بدهد.  
وقتی مردم نبل و الزهرا در محاصره بودند تلاش می‌کرد با تمام وجود هرچه

۱. خبرگزاری صدا و سیما؛ به آدرس:

امکانات دارد را وارد صحنه کند تا بتواند مردم نبل و الزهرا را نجات دهد. در حلب و موصل هم همین‌طور بود. در جای جای جبهه مقاومت همین بود!

## شعر

حالا می‌خواهم شعری درباره «حجاب» برایتان بخوانم، شما هم بعد از من تکرار کنید. آماده‌اید:

حجاب برای بانوان	ارزش و افتخاره
برای مروارید خوب	صدف یه اعتباره
وقتی که گل زیبا باشه	تو گلخونش می‌زارند
اما تا چشم کار می‌کنه	بیابون پُر خاره
جواهرای زیبا	تو دستمال حریرند
سنگ‌های بی‌ارزشند	که زیر پاهای می‌زارند
ای دختر ایرونی	اینو باید بدونی
دُشمنما در کمینند	حجابتو بگیرند

## گره داستانی

**خاطره ۱: چادر (از خاطرات شهید رجایی)**

آمده بود مهمانی. سر سفره هم نشسته بود، اما دست به غذا نمی‌زد. زن دایی پرسید:

محمدعلی! مگر گرسنه نیستی؟

همانطور که سرش پایین بود جواب داد:

می‌توانم خواهشی از شما بکنم؟! می‌شود چادرتان را سرتان بکنید؟  
آن روز یازده - دوازده سال بیشتر نداشت.

**خاطره ۲: حجاب (خاطره‌ای از شهید محمد منتظرالقائم)**

می‌دانست از ساواکی‌ها می‌باشند و می‌خواهند برایش پرونده‌سازی کنند.

۱. خبرگزاری صدا و سیما؛



از او پرسیده بودند نظرت در مورد حجاب چیه؟ گفته بود: من که نظری ندارم باید از روحانیت پرسید!  
من فقط یه حدیث بلدم که هرکس همسرش را بی‌حجاب در معرض دید دیگران قرار دهد بی‌غیرت است و خداوند او را لعنت می‌کند.  
ساواکی ازش پرسید شاه را داری می‌گی؟ خنده‌ای کرد و گفت من فقط حدیث خواندم.

### خاطره ۳: بی‌حجابی (از خاطرات شهید ردانی‌پور)

معلم جدید بی‌حجاب بود. مصطفی تا دید سرش را انداخت پایین.  
خانم معلم آمد سراغش. دستش را انداخت زیر چانه‌اش که «سرت را بالا بگیر ببینم.» چشم‌هایش را بست سرش را بالا آورد.  
از کلاس زد بیرون. تا وسط‌های حیاط هنوز چشم‌هایش را باز نکرده بود.  
خونه که رسید گفت: دیگه نمی‌خوام برم هنرستان. - آخه برای چی؟  
معلم‌ها بی‌حجابین. انگار هیچی براشون مهم نیست. می‌خوام برم قم؛ حوزه.

### خاطره ۴: رعایت حجاب در همه حالات (شهیده فاطمه رضایی)

فاطمه، زمانی هم که برای کمک به مجروحان می‌رفت حجابش کامل بود. دستش دستکش می‌گذاشت تا تماس کمتری با نامحرم داشته باشد. توی کیفش همیشه مقنعه و جوراب اضافه بود! این‌ها را به عنوان هدیه به خانم‌هایی می‌داد که برای بدحجابی‌شان، نداشتن مقنعه و جوراب ضخیم را بهانه می‌کردند!

### خاطره ۵: حجاب؛ حتی پس از مرگ (شهیده گلسته محمدیان)

گلسته، چون تنها دخترم بود خیلی به او علاقه داشتم. یکبار که در زمان جنگ به خانه‌اش در دزفول رفته بودم، دیدم شب موقع خواب با پوشش کامل می‌خوابد! تعجب کردم؛ در آن هوای گرم جنوب، خوابیدن با لباس زیاد کار آسانی نبود! علت را که پرسیدم، گفت: «پدر جان، اینجا هر لحظه ممکن است بمباران شود؛ پس باید از هر نظر آمادگی داشته باشیم. ممکن است فردا صبح زنده نباشیم. پس باید پوشش کامل داشته باشیم تا وقتی ما را از زیر آوار خارج می‌کنند، مشکلی وجود نداشته باشد.»<sup>۲</sup>

۱. کتاب بوستان حجاب، صفحه ۴۹.

۲. کتاب بوستان حجاب، صفحه ۵۴.

## داستان

دائم با خودم کلنجار می‌رفتم و در فکر بودم. می‌خواستم به فهمیه بگویم که چرا چادر را انتخاب کرده است؟ می‌خواستم مسأله‌ای را که این همه فکرم را مشغول کرده بود با او در میان بگذارم. ولی خجالت می‌کشیدم و نمی‌توانستم سر صحبت را باز کنم. فهمیه که حدس می‌زد می‌خواهم چیزی از او بپرسم، ساکت بود. بعد از مدتی سکوت گفت: «بین مریم، مدتی است که فکر می‌کنم می‌خواهی چیزی به من بگویی. تو بهترین دوست من هستی. از تو می‌خواهم حرفت را زک و راست به من بگویی.» در حالی که به زمین خیره شده بودم، گفتم: «فقط سؤالی از تو دارم. فهمیه تو خودت چادر را انتخاب کردی؟»

فهمیه با مهربانی خندید. به من نگاه کرد و گفت: «این را می‌خواستی بپرسی؟ برای همین است که این قدر تو فکری؟ حُب زودتر می‌گفتی دختر!»

بعد با صدای آرامی ادامه داد: «خانواده ما چادری هستند، ولی من از روی میل قلبی و با شناختی که خودم به آن رسیدم، چادر را انتخاب کردم. من به چادر به عنوان یک پوشش کامل اعتقاد دارم.» ساکت بودم و به حرف‌های او گوش می‌کردم. فهمیه خودش ادامه سؤالم را حدس زد و ادامه داد: «لابد می‌خواهی بدانی که به چه شناخت و نتیجه‌ای رسیده‌ام و چرا به چادر به عنوان یک پوشش کامل توجه دارم.»

بهتر است خاطره‌ای را که همیشه به یاد دارم، برایت بگویم. این برای تو دلیل روشنی خواهد بود. سال پیش که تو هنوز به مدرسه ما نیامده بودی، از طرف مدرسه با بچه‌ها به اردو رفتیم. ما را به اردوگاهی در شمال بردند. جای خالی، خیلی سرسبز و با صفا بود. از همه مهم‌تر این که نزدیک دریا بود. یک روز با همه بچه‌ها کنار دریا نشستیم. موج‌ها با شتاب به طرف ما می‌آمدند ولی به ما نمی‌رسیدند.

لحظات همچنان می‌گذشت که یک‌دفعه با سئوال خانم‌مان (خانم صدیقی) به خودمان آمدم: «راستی بچه‌های عزیز! چه کسی دوست دارد الان مانند گوهری در اعماق این دریا باشد؟» ما که از سؤالش جا خورده بودیم، نمی‌دانستیم چه بگویم؛ اما با این حال هر کسی جوابی می‌داد.

تا این که یکی از بچه‌ها گفت: «خانم می‌شود بفرمایید منظور اصلی شما از این سؤال چیست و چه چیزی را به گوهر تشبیه کردید؟»

خانم صدیقی که از کنجکاوی او خوشش آمده بود، با خنده گفت: «معلوم است دیگر، وجود پاکتان که گوهر قیمتی شما است!»

به فکر فرو رفتیم تا منظور خانم صدیقی را بهتر بفهمیم و درک کنیم.

خانم صدیقی نگاهش را از دریا به طرفمان چرخانید و گفت: «بگویید ببینم شماها الآن روی چه چیزی نشسته‌اید؟»

ما گفتیم: «خانم معلوم است دیگر، روی شن‌های کنار دریا.»

خانم صدیقی خم شد، یک مشت شن برداشت و گفت: «به نظر شما گوهرهایی که الآن در عمق دریا هستند و درون صدفند با ارزش‌ترند یا این شن‌ها؟»

همه گفتند که معلوم است خانم، گوهر کجا و شن کجا؟ خانم در حالی که شن‌ها را کف دستش جمع می‌کرد، گفت: «بگویید ببینم اگر کف دستم گردنبندی از این شن‌ها باشد و تعدادش مثلا صد مهره باشد و در کف دست دیگرم یک صدف گوهردار باشد، شما کدام را می‌خواهید؟»

همه برای این که صحبت‌های خانم قطع نشود، ساکت بودیم. خانم صدیقی گفت: «بله، هر انسان عاقلی یک صدف گوهردار را به تمامی شن‌ها ترجیح می‌دهد.»

بچه‌های عزیز! چادر یک بانوی با حیا و با عفت مثل همین صدف است که گوهر وجود و شخصیت او را حفظ می‌کند و از آسیب و لطمه‌های اطراف محافظت می‌کند. همان گونه که در کلام امامان معصوم است: «بانوان مانند گلی خوشبو، معطر، زیبا، لطیف و با طراوت هستند.»

عزیزان من! اگر دیده باشید گل سرخ زیبایی که چیده شده باشد و هر کس آن را دستش بگیرد و بو کند، چقدر پلاسیده می‌شود؛ ولی اگر چیده نشود و دست به دست نگردد و از آن مراقبت شود تا کسی به آن آسیب نرساند، عمر طبیعی خودش را می‌کند و معطر و زیبا می‌ماند.

بچه‌ها! بانوان مثل یک گلی زیبا هستند. اما خیلی فراتر از این و بسیار با ارزش‌تر از آنچه که بعضی‌ها فکر می‌کنند.

بچه‌ها! کامل‌ترین حجاب، برای ما ایرانی‌های مسلمان، چادر است، که گوهر شخصیت وجودمان را از گزند بلاها حفظ می‌کند.

شما یک انگشتر و یا النگو و یا گردنبند و یا هر چیز قیمتی را با دقت فراوان نگهداری می‌کنید تا گم و یا دزدیده نشود. آیا ارزش‌ها و خوبی‌های شما از یک شیء قیمتی

۱. مریب وقتی به این جای قصه رسید، ادامه آن را هم به صورت عملی و هم گفتاری بدین صورت ادامه می‌دهد که از قبل مقداری شن و ماسه و یا سنگ ریزه و اشیای قیمتی به صورت عکس و نقاشی و یا بدلی و اصلی تهیه کرده و از بچه‌ها در ادامه قصه استفاده می‌کند و از آنان در جواب‌ها بهره گرفته و کلاس را فعال می‌کند.



کم‌تر است؟ آیا زیبایی و طراوت و شادابی شما به آن اشیای قیمتی نمی‌رسد؟ فهمیه نفس عمیقی کشید و گفت: «مریم جان! آن موقع احساس می‌کردم که دریا با آن همه گوهری که دارد، باز هم به گوهر وجود ما غبطه و حسرت می‌خورد.» من که حسابی غرق در معنی حرف‌های فهمیه شده بودم، گفتم: «خُب بعد چی؟» دیگر چیزی نگفت؟

دیگر هنگام اذان مغرب بود. ما باید به اردوگاه برمی‌گشتیم، ولی خوب یادم می‌آید آن روز هنگام اذان که شد گویی تمام امواج، زمزمه اذان راداشتند و ما را به نماز اول وقت دعوت می‌کردند. فهمیه ساکت بود و من هم از جوابی که پیدا کرده بودم، خیلی خوشحال بودم. احساس کردم زیباترین صدف اقیانوس‌ها را پیدا کرده‌ام. با خوشحالی به فهمیه نگاه کردم. فهمیه که معنی نگاهم را فهمیده بود، گفت: «مریم جان! مادرم هفته گذشته یک چادر برایم دوخت. من دلم می‌خواهد آن را به تو هدیه کنم. دلم می‌خواهد آن را قبول کنی.» از خوشحالی سر از پا نمی‌شناختم. با همان حالت گفتم: «فهمیه جان! از داشتن دوستی مثل تو خوشحالم و احساس غرور می‌کنم.»<sup>۱</sup>

## مسابقه

خب دختران حاج قاسم، حالا که قصه را گوش کردید، حاضرید به سراغ قرآن کریم برویم تا علت واجب بودن حجاب را بدانیم. خداوند می‌فرماید: «برای این که (زنان) شناخته شوند و مورد.....<sup>۲</sup>» شما برای پی بردن و رسیدن به ادامه کلام الهی به سؤال‌هایی من پاسخ داده تا حروف جواب را میان خانه‌های جدول بنویسم. حالا شما حروف را به ترتیب کنار یکدیگر قرار دهید تا ادامه ترجمه آیه را به‌دست آورید.

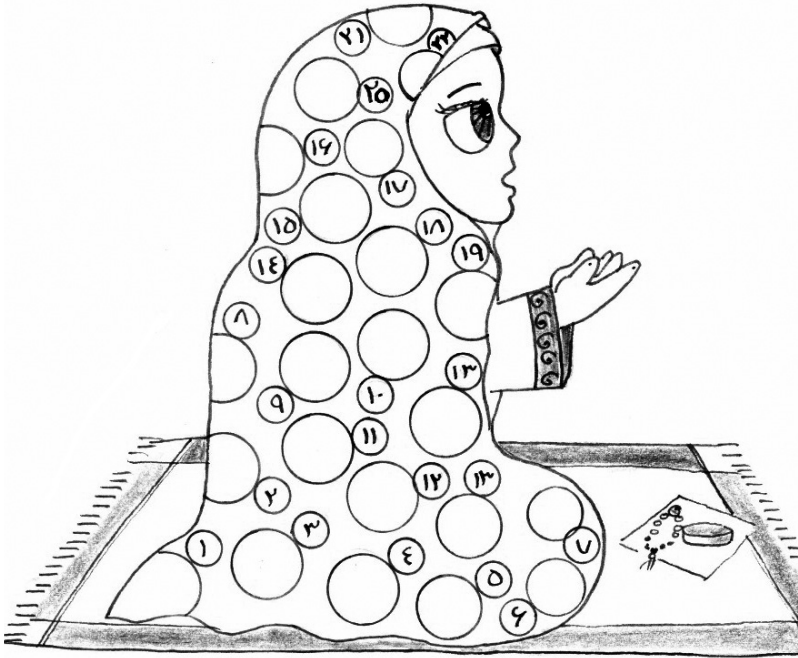
۱. تنها سوره‌ای که نام زنی نمونه است، چه نام دارد؟ ..... **مریم** (۱، ۱۰، ۸ و ۵)
۲. کدام واژه ضد حلال است؟ ..... **حرام** (۴، ۱۴، ۳ و ۵)
۳. چه چیز در شب و روروز پنج نوبت خوانده می‌شود؟ ..... **نماز** (۱۷، ۱، ۱۵ و ۲)
۴. کتاب آسمانی ما چه نام دارد؟ ..... **قرآن** (۱۳، ۱۶، ۱۱ و ۱۲)

۱. فاطمه صالح، صدف، انتشارات مرکز فرهنگی شهید مدرس، اصفهان، ۱۳۷۷، با کمی تغییر و تلخیص.

۲. احزاب/ ۵۹. برای این که شناخته شوند و مورد مزاحمت دیگران قرار نگیرند.



۵. نام کدام درنده از هر طرف يك خوانده مي‌شود ..... گِرك (۹، ۲۰ و ۱۸)  
۶. جمع چه واژه‌اي اديان است؟ ..... دين (۷، ۱۹ و ۲۱)  
۷. تند بي نون چه مي‌شود؟ ..... تد (۶ و ۲۲)



احسنت به شما دختران باهوش و زرنگ، بله رمز جدول که ادامه ترجمه آیه هست  
میشه: مزاحمت دیگران قرار نگیرند.

## بازی حرکتی

چند نفر انتخاب شده و مربی باید بعضی از شخصیت‌ها و افراد و نقش‌ها را نام  
ببرد، اگر محرم بودند، باید دستش را دراز کند ولی اگر نامحرم بودند، باید دستش  
را جلو نیاورد. مثل عمو - پسرخاله - شوهر عمه و...

## شعار

خسته که نشدین؟ بعضی‌ها رو می‌بینم که خمیازه می‌کشند!! می‌خوایم بریم سراغ یک مسابقه شعاری!! آماده‌اید؟  
دست راستم که آمد بالا، سمت راستی‌ها باید بلند شعار بدهند:  
«حفظ چادر حفظ دین و مذهب است»  
و اگر دست چپم آمد بالا، سمت چپی‌ها باید بلند شعار دهند:  
«شیوه زهرا و درس زینب است»

## پایان

خوب بچه‌ها! کم کم به انتهای برنامه نزدیک می‌شیم. یادتون باشه که حضرت زهرا(س) هیچ وقت بدون چادر از خانه بیرون نمی‌رفت. حضرت زینب(س) حتی در میدان جنگ در روز عاشورا حجاب خود را حفظ می‌کرد. از طرفی توی وصیت‌نامه و سفارش‌های خیلی از شهدا مخصوصاً شهید حاج قاسم سلیمانی هم این سفارش‌ها شده. پس شما که دختران حاج قاسم هستید باید از این دو بانوی نمونه یاد بگیرید و حجاب خودتان رو خوب را رعایت کنید و با این کار خود، خدای مهربان را راضی کنید.

خدایا، به آبروی حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) به زنان کشور ما عفت و پاکدامنی عنایت بفرما! / الهی آمین

دختران ما را از شر آدم‌های بد و شیطان صفت دور بگردان! / الهی آمین  
به دختران ما، حجاب و عفت فاطمی و به پسران ما غیرت علوی عنایت کن / الهی آمین

